

روسها از محمد علی میرزا می کردند از کمک معنوی انگلیس در برابر دسایس روسها استفاده نموده اساس آزادی را بار دیگر برقرار نمایند. محمد علی شاه و لیاخوف از این پیشامد عصبانی شدند و یکدسته تزار را مأمور کردند تا اطراف سفارت را احاطه کرده و آزادیخواهان را تحت فشار قرار دهند ولی این عمل لیاخوف و محمد علی - شاه سبب رنجش سفارت انگلیس و موجب اعتراض آنها شد. محمد علی شاه تلگرافی که مفاد آن چنین بود به شاه انگلیس فرستاد: «دسته ای از اشرار را ظل السلطان بر- انگیزخته بود که مرا از تاج و تخت بی بهره کنند. چون من خواستم آنها را سر- کوبی کنم سفارت انگلیس آنها را پناه داده و این دخالت در امور کشور ایران است» پادشاه انگلیس جواب داده بود: «اگر بدانها که در سفارت پناهنده شده اند تأمین داده شود بیرون میروند. ولی این عمل شما که سربازان خود را گرد سفارت خانه فرستاده اید تا هر کس را از آنجا خارج می شود دستگیر کنند خوب نیست و دولت من مجبور است برای حفظ حیثیت خود اقدامات لازم بنماید.» این واقعه موجب تشدید اختلاف بین انگلیسیها و محمد علی شاه شد و بالاخره پس از مذاکرات طولانی که بین نمایندگان سفارت و وزارت امور خارجه و محمد علی شاه به عمل آمد قرار شد که محمد علی شاه هزینه سفر تقی زاده و علی اکبر دهخدا و بهاء الواعظین و جمعی دیگر از آزادیخواهان را بپردازد و آنها از ایران خارج شوند. ولی تقی زاده قبول نکرد که دیناری از محمد علی شاه بگیرد. بالاخره آنها را با کالسکه دولتی و به معیت غلامان سفارت از راه گیلان روانه قفقاز نمودند که پس از رسیدن به باکو هر یک به سوئی رهنسار شدند. معهذاتاً پایان استبداد صغیر و خاتمه سلطنت محمد علی شاه جمعی دیگر از آزادیخواهان همچنان در قلهک ماندند.

دیگر از وقایع قابل ذکر آن روز، در تهران این بود که به دستور شاه گور عباس آقای تبریزی که اتابک را کشته بود و چند تن دیگر از شهدای راه آزادی را شکافتند و اسلحه خوا- نهی آن چند تن را که مورد تکریم و احترام آزادیخواهان بودند بیرون آورند و بدور

ریختند و سر دستگان اشرار واقعه میدان توپخانه را که به دستور مجلس به کلات تبعید شده بودند با تجلیل و احترام بسیار وارد تهران نمودند .

شهرستانها پس از بیماریان مجلس

در آنروزها که محمد علی شاد به باغ شاه رفته بود و کشمکش بین او و مجلس تازه شروع شده بود همه روزه تلگرافات بسیاری از شهرستانها به مجلس می‌رسید که آمادگی خود را برای دفاع از مشروطیت گوشزد می‌کردند و این تلگرافها خود باعث دلگرمی نمایندگان ملت و اسباب امیدواری آنها بود. ولی همین که محمد علی شاه مجلس را به توب بست، حکمرانان در ولایات و ایالات نیز بساط مشروطه خواهی و انجمنها را برچیدند و خیره سری و استبداد را از سر گرفتند. فقط در رشت بین مردم و مأموران حکومتی نزاعی روی داد که در نتیجه سه تن از آزادی خواهان شهید شدند و جمعی زخمی گردیدند .

در آذربایجان نیز فقط شهر تبریز به مقاومت برخاست و یازده ماه تمام یعنی در تمام دوره استبداد صغیر با کمال سرسختی در برابر دشمنان ملت و آزادی مبارزه کرد که خلاصه‌ای از وقایع آنرا از نظر خوانندگان می‌گذرانیم .

ولی در سایر شهرهای آذربایجان مقاومت مهمی نشد . در اردبیل امیر معزز گروسی فجایی نسبت به آزادیخواهان مرتکب شد که متهای ستسگری و بیداد این مرد پست را می‌رساند. به دستور امیر معزز یکی از جوانان آزادی خواه به نام میرزا محسن پسر میرزا هادی امام را در اردبیل دستگیر کردند و بینی آن جوان غیرتمند را سوراخ کرده ریسمانی در آن کردند و به آنوضع مدتی او را چون شرمه‌زار کرده در بازارها گردانیدند و پس از آن وی را به چوب بستند و آنقدر چوب زدند که پس از دو روز به سایر شهدا پیوست و نظیر همین عمل را به دستور امیر معزز در باره ملا امام وردی مشکینی کردند و پس از آنکه وی را مدتی در بازارها گردانیدند ، در

تازین قلعه در پشت بام به دار آویختند. از این گونه جنایات و فجایح در گوشه و کنار قراوان رخ داد. همین خونهای پاک و جانتفشانیها بود که سلطنت شوم محمدعلی شاه را برباد داد و بار دیگر اساس مشروطه را در ایران بر قرار کرد. پس از توپ بستن مجلس و واژگون شدن اساس آزادی در تهران در تمام ایالات و ولایات نیز بساط آزادی را برچیدند و عمال استبداد در همه جا بر مردم مسلط شدند.

فقط در تبریز آزادیخواهان دست از مقاومت نکشیدند و تازه در این شهر هم محلاتی که در شمال مهران رود که از وسط شهر می گذرد واقع شده بود مانند دوهچی - سرخاب - ششکلان - باغمیشه (به استثنای محله امیرخیز) طرفدار استبداد بودند و از محمدعلی شاه و اخوهای می کردند و محلات جنوبی مهران رود طرفدار آزادی بودند، به طوری که مهران رود حدفاصل و مرز بین مستبدین و مشروطه خواهان شده بود و پیکارهایی که بعداً میان مجاهدین و مستبدین روی داده اغلب محل وقوع آن در کنار بستر این رودخانه بود.

محمدعلی شاه و ناصحین او در همان موقعی که در فکر برچیدن اساس مشروطه و انهدام مجلس شورای ملی در تهران بودند دستورهای کافی برای سرکوبی مشروطه طلبان در سایر شهرها مخصوصاً در تبریز هم داده بودند. در تبریز، محمدعلی شاه بعضی از علماء سوء را برانگیخته بود که فکر او را عملی نمایند. تلگرافی که دو روز بعد از توپ بستن مجلس به میر هاشم دوچی کرده بود و متن آن به شرح زیر است مؤید این معنی است:

«جناب مستطاب شریعتمدار آقاسی میر هاشم سلمه الله تعالی بسا کمال قدرت فتح کردم. مفسدین را تمام گرفتار کرده سید عبدالله را به کربلا فرستادم. سید محمد را به خراسان (مقصود بهبهانی و طباطبائی میباشد). ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر را سیاست کردم. مفسدین را تماماً محبوس. شما هم با کمال قدرت مشغول رفع مفسدین باشید و از من هم هر نوع تقویت بخواهید حاضرم. منتظر جواب هستم. جنابان

حجج الاسلام سلمه الله را احوال پرسم. همین تلگراف را به ایشان نشان دهید.
محمدعلی شاه قاجار.»

میرهاشم قبلاً انجمنی به نام «اسلامیه» در کنار دروازه سرخاب (بین دو محله سرخاب و شتربان) بر پا کرده و با پولی که از محمدعلی شاه گرفته بود بانصد نفر از اوباش سرخاب و شتربان را گرد خود جمع کرده و هریک از آنها را با تفنگک پنج تیر روسی مسلح کرده بود و با گروهی از علماء از قبیل امام جمعه و حاجی میرزا حسن مجتهد و غیره برای برانداختن مشروطه در تبریز با یگدیگر همبند شده بودند. از آن طرف به تحریک و دستور محمدعلی شاه، شجاع نظام مرندی با گروهی از سواران مرندی به یاری مستبدین تبریز آمده بودند و اینها با اطلاع از اوضاع مرکز و نظر محمدعلی شاه، همان روزی که در تهران مجلس را به توپ بستند، آنها هم در تبریز دست به کار شدند و شجاع نظام مرندی که سرکردگی مستبدین را برعهده گرفته بود، بر فراز مناره‌های سید حمزه و مسجد صاحب الامر رفته و با مهارتی که در تیراندازی داشت به مجامدین حمله نمود و از آن طرف میرهاشم و رفقای او که انجمن شوم اسلامیه را تشکیل داده و کمر به محو آزادی و مشروطیت بسته بودند، به حربه معمولی خود که چماق تکفیر باشد توسل جستند، مشروطه خواهان را بایی و بهائی خواندند و اعلانی بدین مضمون به در «انجمن اسلامیه» چسباندند:

«ای مسلمانان همت نمائید. پس غیرت شما کجاست؟ این بایی‌ها جمع شده‌اند به اسم مشروطه می‌خواهند مذهب خودشان را آشکار نمایند. عن قریب است که اسلام از دست برود. بر همه شما جهاد واجب است تاریشه این لامذهب‌ها را از روی زمین برکنید.»

شجاع نظام و ملانماهای مؤسس انجمن اسلامیه فکرمی کردند همان‌طور که در تهران شاپشال و لیاخوف در یک روز بساط مشروطه را برچیدند، آنها نیز در یک

روز مجاهدین تبریز را سرکوبی خواهند کرد و مجبور به تسلیم می‌نمایند . ولی پافشاری و دلیری که در همان روز نخست مجاهدین غیور از خود بروز دادند آنان را از این اشتباه بیرون آورد و به زودی محمد علی شاه هم در تهران متوجه شد که مجاهدین تبریز به آسانی تسلیم نمی‌شوند از این رو به رحیم خان «سردار نصرت» قراجه داغی تلگراف کرده دستور داد که با سوار و پیاده قراجه داغی برای سرکوبی آزادیخواهان به تبریز روی آورد و رحیم خان نیز ابتدا پسر - سفاک و غارتگر خود بیوک خان را به تبریز فرستاد و دنبال او خود با جمعی کثیر از سواران قراجه داغی به طرف تبریز حرکت کرد و با اینکه این پدر و پسر در بی‌رحمی و قتل و غارت از هیچ چیز دریغ نکردند آنها هم کاری از پیش نبردند و روز به روز پایداری دلیرانه آزادیخواهان تبریز که ستارخان سردار ملی و باقر - خان سالار ملی رهبری آنان را برعهده داشتند بیشتر می‌شد. به طوری که محمد علی شاه بدین فکر افتاد که از هر طرف سپاه جراری به سوی تبریز روانه کند و شاهزاده عین اللوله را که از دشمنان به نام مشروطه به شمار می‌رفت به سمت فرمانفرمای کل آذربایجان تعیین کرد و به وی، که در آن هنگام در ملک خود در فریمان (خراسان) می‌زیست، امر داد عاجلاً به طرف تبریز حرکت کند و محمدولی خان سپهدار تنکابنی (نصر السلطنه) را به ریاست کل نظام آذربایجان معین کرد و به او هم امر کرد با سپاه به طرف تبریز حرکت کند و همچنین به اقبال السلطنه ماکوئی تلگراف کرد تا سپاهی از ماکو فراهم آورده به یاری عین اللوله به تبریز بفرستد و اقبال السلطنه نیز سه هزار تن از کردان جنگ آزموده شکاک و جلالی و از سواران خود ماکو گرد آورده به سر - کردگی خواهر زاده اش غزو خان به طرف تبریز روانه کرد .

سپاه ماکو در مسیر خود، از خوی تا تبریز در تمام طول راه فجایع زیاد مرتکب شدند . تمام آبادیها را ویران می‌کردند و آتش می‌زدند و بسیاری از مردم بی‌گناه را سر می‌بریدند و درحالی که ایجاد وحشت و هراس عظیمی نموده بودند به طرف تبریز پیش می‌آمدند. و هرچه بدان شهر نزدیک تر می‌شدند خوف و وحشت

مردم تبریز بیشتر می شد .

علاوه بر سپاهیان ماکو از تهران نیز دسته دسته سوار و پیاده به کمک مستبدین و عین الدوله به طرف تبریز روان بود . گذشته از فوج ملایر که قبلاً به تبریز رسیده بود ، فوج قزوین به سرکردگی انتصار السلطان و سواره و سرباز بختیاری به سرکردگی سالار جنگ و یک دسته قزاق و سواره های سنجایی و چگینی به تدریج به اطراف تبریز وارد شدند و همه در باغ صاحب دیوان واقع در شمال تبریز جای گرفتند و سپاه ماکو نیز به چند فرسنگی تبریز رسیدند .

ورود این همه سپاهیان باعث دلگرمی مستبدین و آخوندهای مؤسس انجمن اسلامی و از آن طرف موجب ترس و وحشت مردم تبریز شده بود و جمعی از مردم تبریز که در این وقایع بی طرف بودند به ستارخان فشار وارد می آوردند که تسلیم شود و عاقبت کار را برای او وخیم می شمردند و از آن طرف عمال قنصلگری روس در تبریز و بستگان آنها نیز که فشنگ و تفنگ به مستبدین می رسانیدند و هواخواه محمد علی شاه بودند سعی می کردند با ایجاد هراس در میان مجاهدین آنان را وادار به تسلیم کنند و حتی زمانی قنصل روس شخصاً به ملاقات ستارخان رفته و به وی گفته بود اجازه بده من یک بیرق امپراطوری روس از قونسلگری برای تو بفرستم که بر درخانه ات نصب کنی و در امان باشی . ستارخان که در دلیری و مردانگی مانند نداشت ، در جواب گفته بود : «من می خواهم هفت کشور زیر بیرق ایران قرار گیرد . تو به من می گوئی بیایم زیر بیرق روس»

چیزی که در این میان باعث دلگرمی و پیشرفت کار مجاهدین بود یکی فتوای علمای بزرگ نجف و مراجع مهم تقلید در باره قیام مجاهدین بود که آن را ستوده و مبارزه با مجاهدین و آزادیخواهان را در حکم محاربه با امام زمان خوانده بودند ؛ یکی هم کمکهای مؤثر و معنوی انجمن آزادیخواهان قفقاز بود که به وسائل گوناگون اسلحه و تفنگ به مردم تبریز می رسانیدند و جمعی از آنها که اغلب بمب اندازان ماهری بودند ، در صف آزادیخواهان و مجاهدین تبریز و دوش به دوش آنها برضد مستبدین مردانه مبارزه می کردند و داد شجاعت و مردانگی می دادند .

پس از رسیدن سپاهیان ماکو به نزدیک شهر، شجاع نظام مرندی از دامنه کوه سرخاب گذشته و با غزو خان فرمانده سپاه ملاقات کرد و با یکدیگر نقشه محو آزادی خواهان را کشیدند. مجاهدین هم که انتظار حمله آنها را داشتند سنگرها را محکم کرده و آماده دفاع شدند .

جنگ خونین تبریز

روز جمعه ۱۴ شعبان ۱۳۲۶ هنوز یک ساعت از بر آمدن آفتاب نگذشته بود که ناگهان توپها غریبند آغاز کرد و کردان شکاک و جلالی به شهر حمله ور گردیدند و سواران و سربازان مرند و قره داغ و شاهسون و دیگر سپاهیان که در محلات شمالی مسکن داشتند نیز در داخل شهر آغاز حمله کردند و جمعی از آنها با عدهای نقب زن به طرف محله امیر خیز روی آوردند و دیوار خانهها را شکافته کوششها کردند که خود را به سنگرهای ستارخان برسانند و آن مرد دلیر را که متون و پایه همه این مقاومتها شمرده می شد از پا در آورند .

بسیاری از مردم ، حتی بعضی از مجاهدین آن روز تصور می کردند که این روز آخرین روز پایداری و مقاومت آنان است و با شهرتی که سپاهیان ماکو در جلادت و خون ریزی داشتند کار مجاهدین را خاتمه یافته می دانستند . حتی برخی از مردم زبان بد گوئی و ناسزا به آزادیخواهان که باعث این جنگ و خون ریزی شده بودند گشودند. ولی دلیری و مردانگی اعجاز آمیز مجاهدین مخصوصاً ستارخان همه این نقشهها را باطل و نقش بر آب کرد .

هنوز ظهر نشده بود که مجاهدین موفق شدند که سپاهیان ماکو را مجبور به گریختن نمایند و تا غروب آفتاب سایرین را نیز عقب نشانند .

چون این فیروزی مصادف با شب ۱۵ شعبان و عید تولد حضرت صاحب الامر

(ع) شده بود مجاهدین آن شب را در تبریز و میان سنگرهای خود جشن با شکوهی بر پا کردند .

این پیکارها و نبردها از آن پس نیز همه روز و همه شب پیوسته ادامه داشت جزئیات حوادث قسمتی از این ایام را حاجی محمد باقر و بیچوبه‌ای در کتابی به نام «تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز» روز به روز یادداشت کرده و سید احمد کسروی تبریزی هم در جلد سوم تاریخ مشروطیت خود مفصل نوشته است و همه آنها سراسر داستانهای حیرت آوری است از نهایت دلیری و شجاعت و شهامت مجاهدین راه آزادی که سرآمد همه آنها ستارخان سردار ملی بوده است.

بالاخره پس از جنگ ۱۴ شعبان و نبرد سهمگین ۲۷ شعبان که ۱۳ روز بعد روی داد و در آن مستبدین و عین الدوله آخرین تلاش خود را نمودند و پیکارهای کوچک و بزرگ دیگر، مجاهدین موفق شدند دکان انجمن اسلامی و مستبدین را در شهر تبریز نخته کنند و رحیم خان سردار نصرت و شجاع نظام مرنندی و سپاهیان ماکو را عقب بنشانند. یکی از موفقیت‌های مهمی که در این موقع نصیب مشروطه خواهان شده بود این بود که سپهدار هم که به فرماندهی قوای آذربایجان از طرف محمدعلی شاه آمده بود از مستبدین برگشت و با ستارخان عهد کرد که به تنگین رفته در آنجا علمدار آزادی شود.

پیروزی مشروطه خواهان در تبریز که خبر آن در تمام اقطار دنیا منتشر گردید باعث تقویت روح تمام آزادی خواهان ایران در سراسر کشور گردید و محمدعلی شاه و اطرافیان او را سخت بیمناک ساخت .

آزادی خواهان تبریز، پس از اینکه نظم و آرامش را در شهر تبریز برقرار کردند، تلگرافی برای محمدعلی شاه فرستادند و از او تقاضا کردند که مجلس شورای ملی را بگشاید .

محمدعلی شاه در جواب دستخطی برای صدراعظم نوشت که: «اشاره

تبریز به قدری هرزگی و شرارت و خون ریزیها کرده‌اند که دولت نمی‌تواند از تنبیه آنها صرف نظر کند. « ضمناً وعده داد که در ۱۹ شوال مجلس را باز کند مجاهدین و آزادیخواهان تبریز، پس از این که اوضاع شهر را مرتب کردند به این فکر افتادند که سایر شهرهای آذربایجان را نیز از تسلط مستبدین نجات دهند و با تدبیر و جانفشانی و فداکاری بسیار موفق شدند که خوی و سلماص و مرند را نجات دهند و شجاع نظام مرندی آن مرد خون ریز و بی‌باله را بی‌کیفر اعمال خود برسانند.

ماجرای کشتن شجاع نظام

مشروطه خواهان تبریز از پیروزی و موفقیتی که در جنگهای تبریز نصیب آنها گردید با این که قویدل و امیدوار گردیدند هرگز مغرور نشدند و کاملاً احساس کردند که محمد علی شاه به زودی باز از هر طرف سپاهیان برای سرکوبی آنها خواهد فرستاده از این رو مصمم شدند از فرصت موقتی که دارند حداکثر استفاده را نموده و خود را برای حوادث بعدی آماده نمایند. از جمله اقداماتی که در این هنگام نمودند یکی این بود که به جمع آوری ارزاق و خواربار در شهر پرداختند و دیگر آن که سعی کردند دامنه جنبش ملی را توسعه داده و آزادیخواهان سایر شهرها را نیز با خود همداستان کنند.

قوای مستبدین هم با این که از شهر تبریز رانده شده بودند در خارج شهر بیکار نشستند. آنان سرگرم غارت و تظاول بودند. رحیم خان به اهر رفته بود و سپاهیان دهات اطراف را تاراج می‌کردند و شجاع نظام به مرند رفته و راه جلغا را به تبریز بسته بود. عین الدوله هم که پس از شکست‌های پیاپی تا قریحه میدان عقب نشینی کرده بود، چون در این هنگام يك دسته قزاق به یاری او از تهران رسیده بود دوباره بازگشته و در باسمنج لشکرگاه ترتیب داده بود. ولی اقدامات شجاع نظام

در بستن راه جلفا که راه بازرگانی میان اروپا و آذربایجان بود اشکال بزرگی در امر تجارت و زندگی گمانی مردم تبریز ایجاد کرده و باعث شده بود که قند و شکر و کبریت و نفت در شهر نایاب شود و اسلحه و مهمات که از راه جلفا برای مجاهدین می‌رسید نرسد. این وضع سبب شد که مشروطه خواهان تبریز فکری برای از بین بردن شجاع نظام و ختم غائله او نمایند.

در تبریز، در محله دوجی، سیدی مالدار و توانگر زندگی می‌کرد که نام او سیف‌السادات بود و این مرد از دوستان نزدیک شجاع نظام بود. در میدان جنگهای تبریز، مهر سیف‌السادات به دست مجاددی به نام حسن افتاده بود. حسن مهر را نزد حیدر عموغلی، که پس از بمباران مجلس به قفقاز گریخته و از آن جا به تبریز آمده بود، برد.

حیدر عموغلی همین که مهرسید را دید فکری به خاطرش رسید که از آن راه شرشجاع نظام را از سر مردم آذربایجان بکند.

وی با کمک گرجیان بمب‌ساز که از قفقاز به یاری مجاهدین تبریز آمده بودند بمبی ساخت و آن بمب را در جعبه‌ای تعبیه و نصب کرد و نامه‌ای از قول سیف‌السادات برای شجاع نظام نوشت.

میرزا اسمعیل خان نوبری تعهد کرده بود که جعبه را با نامه به پستخانه برساند و به هر وسیله که شده کاری کند که آن نامه و جعبه به دست شجاع نظام برسد.

نامه و جعبه را به وسیله چاپار پست برای شجاع نظام فرستادند. شجاع نظام آن روز در خارج شهر در میان افراد و نوکران خود بود. وی هنگام غروب به شهر و خانه خود باز گردید. حاج میرزا محمودخان رئیس پست که با شجاع نظام خویشاوندی هم داشت، به اتفاق هادی صابر فرزند خود، بیخبر از این که در جعبه چیست، نامه و جعبه را برداشته همان شبانه نزد شجاع نظام برد. به طوری که هادی صابر برای سید احمد کسروی نوشته و او در تاریخ خود یاد کرده است وقتی

رئیس پست و پسر او وارد خانه شجاع نظام شدند شجاع لشکرپسر بزرگ شجاع- نظام و علی خان هوجفمانی از سرکردگان مرند و یکی دو تن از بازرگانان تبریز در اطاق نشسته بودند و شجاع نظام در ایوان مشغول خواندن نماز بود. چون نمازش را تمام کرد به اطاق در آمد و رئیس پست جعبه و کاغذ را به او داد.

شجاع نظام گفت امانت‌هاییست که خودم به سیف السادات سپرده بودم و قبل از این که کاغذ را بخواند خواست جعبه را باز کند. رئیس پست و بوداغیان تاجر گفتند خوبست احتیاط کنید و جعبه را بدهید ببرند بیرون باز کنند. ولی شجاع- نظام خندیده به پسرش گفت جعبه را باز کن. چون او هم تردید می کرد، پسر را ریشخند کرده و گفت خوخ! شجاع لشکرناچار مصمم به باز کردن جعبه شد. ولی همین که کارد به ریسمان جعبه کشید ناگهان بمب منفجر گردید و چنان صدای سهمناکی از آن بلند شد که تا چند فرسنگ شنیده شد و تمام مردم مرند هراسان گردیدند. در نتیجه انفجار بمب، شکم شجاع نظام پاره و رانش خرد شد و شجاع لشکر و پسرش بیش از چهل زخم برداشتند و به سایر حضار نیز جراحتهائی کم و بیش وارد آمد.

صابر در یادداشت خود برای کسروی نوشته است همین که بمب ترکید من یکبار دیدم همه اطاق به سر ما می‌ریزد و همه در و پنجره‌ها خرد شده و ما در عالم دیگری هستیم. چون دست به تن خود مالیدم، سراپا زخمی و خون آلود شده بودم و دودی که از بمب فضای اطاق را پر کرده بود گلو و چشم مرا می‌سوزاند. در همان حال دیدم عبدالله خان فراشبلی شجاع نظام با چراغی در دست به اطاق وارد شد و چون وضع را مشاهده کرد گفت: خانه‌ات خراب شود حاجی محمود خان. آخر خانه ما را خراب کردی. من از این حرف او دچار وحشت شدم و به این فکر افتادم هرطور شده پدرم را از آنجا بیرون برم مبادا گزند می‌برد. چون او را جستجو کردم دیدم از جایی که نشسته بود پنج متر آن طرف‌تر پرت شده و او نیز در میان خون دست و پا می‌زد. زنان و بچه‌های شجاع نظام

در این موقع همه گریه سرداده و فغان و فریاد بلند کرده بودند و ابتدا همه در جستجوی شجاع نظام بودند. ولی چون شجاع نظام هلاک شده بود (شجاع نظام فقط چند لحظه بعد از ترکیدن بمب زنده ماند و در آن چند لحظه آب طلبید. ولی قبل از این که آب به او برسانند به کیفر عمل خود رسید) سراغ شجاع لشکر رفتند سراپای شجاع لشکر مجروح بود. گذشته از بمب فشنگهایی که در کموش بود نیز ترکیده و یکایک به تنش فرو رفته بود. با این حال سخن می گفت و پیوسته از پدرش شکوه می کرد و ضمن سخنان خود می گفت: «به حاجی خسان آزار نرسانید. باعث قضیه پدرم بود. از بس ظلم کرده بود گرفتار شد.» صابر می نویسد این حرف او باعث شد که من و پدرم را رها کنند. پس از آن من به هر جوری که بود خود را به خانه مان رساندم و چند نفر را فرستادم که پدرم را درون گلی می گذارده به خانه آورند. ولی حاجی میرزا محمودخان پدر صابر هم پس از شش ماه در نتیجه صدمه‌ای که از بمب بدو رسیده بود در گذشت.

مشروطه خواهان بدین ترتیب شجاع نظام را که آن همه ظلم و ستم در تبریز کرده بود کشتند و چند تن هم بی گناه به آتش او سوختند. خبر کشته شدن شجاع نظام مایه مسرت عموم مردم در تبریز گردید و مجاهدین با موزیک در خیابان و بازارها راه افتاد و مردم را از این واقعه آگاه کردند و در نتیجه این واقعه چند روزی راه جلفا باز شد و قند و نفت و کبریت به حد و فور وارد شهر شد و مردم از مضیقه نجات یافتند.

محمدعلی شاه وقتی از کشته شدن شجاع نظام آگاه شد لقب و مقام او را به سردبگرش که (موسی الرضا خان) نام داشت داد و به وی دستور داد که دوباره راه جلفا را مسدود کند. موسی الرضا هم این کار را کرد و تا زمانی که مجاهدین مرند را به تصرف در آوردند راه جلفا مسدود بود.

تأثیر پیروزی مشروطه خواهان در تبریز

خبر پیروزی مشروطه خواهان تبریز باعث شد که در سایر نقاط ایران نیز مشروطه خواهان آماده قیام و اقداماتی شوند .

در تهران مشروطه طلبان پنهانی مشغول تدارکاتی شده بودند . در خراسان شورش آغاز شده بود . در زشت گروهی از مشروطه طلبان در قونسولگری عثمانی متحصن شده بودند . ولی محمد علی شاه که همه این حوادث را نتیجه وقایع تبریز می دانست ، بیش از هر چیز همت به قلع و قمع مشروطه طلبان تبریز گماشته بود و پیاپی سپاهیان و افواجی مأمور تبریز می کرد که روزنامه درباری اقیانوس فهرست آن را در همان تاریخ به شرح زیر انتشار داده بود :

«عده سپاه نصرت پناه که مأمور آذربایجان شده اند :

- ۱- سوار بختیاری که برای تهیه آذوقه جلوتر رفته اند ۲۵۰ نفر .
- ۲- فوج دماوند به سرکردگی جناب انتخاب الدوله .
- ۳- فوج فدوی و فوج مخبران و همدان به سرکردگی جناب سردار اکرم و منصور الدوله .

۴- توپخانه دو باطری به سرکردگی جناب ناصر الممالک

۵- فوج فراهان به سرکردگی جناب ناصر الدوله .

۶- ایضا سواره بختیاری ۲۵۰ نفر

۷- سواره قزوین به سرکردگی جناب غیاث نظام .

۸- اردوی مراغه به سرداری جناب شجاع الدوله سردار مقتدر .

۹- اردوی قراجه داغ به سرداری جناب سردار نصرت .

۱۰- اردوی قزاق به فرماندهی جناب کاظم آقا

ریاست سواره کلیه با جناب سردار ظفر است و ریاست پیاده با جناب

سردار ارشد . امارت کابل قشون و اردوی حاضر تبریز که در تحت

ریاست جنابان امیر معزز و سالار جنگ است با جناب اجل آقای امیر افخم است تمام رؤسا و سرکردگان و فرماندهان کلا در تحت امر و فرمان حضرت مستطاب اشرف امجد والابندگان شاهزاده عینالدوله فرمانروی کل مملکت آذربایجان دامت شوکته باشد .

به موجب خبر تلگرافی جناب اقبال السلطنه ما کوئی سه اردو حُرکت داده است که یکی به خوی و دیگری به مرند و سومی به صوفیان رسیده است و سر داری آنها باجناب سالار مکرم و ایلخا است .

این سرکردگان هر یک به تدریج با سپاهیان خود به باسمنج وارد شدند. حاجی صمدخان شجاعالدوله در تاریخ ۱۰ ذیحده به دستور محمدعلی شاه با سرعت از تهران به باسمنج رسید و پس از ملاقات با عینالدوله وارد مراغه شد در آنجا سرباز و سوارگرد آورد و فجایی مرتکب شد که به پاره‌ای از آنها برای معرفی این مرد سفاک و خونریز اشاره خواهیم کرد .

سپاهیان محمدعلی شاه دارای اسلحه و مهمات کافی بودند. تفنگها و فشنگهایی که چهار سال قبل مظفرالدین شاه، در آخرین سفر خود به اروپا، به کارخانجات فرانسه سفارش داده بود در این مرقع به تهران رسیده بود و این تفنگها که موسوم به (لوبل) بود، در این موقع به تهران رسیده بود که در تبریز آن را سه تیر می‌خواندند و سپاهیان محمدعلی شاه با این تفنگها و با تفنگ پنج تیر مجهز بودند. قزاقها هم علاوه بر تفنگ دارای چند مسلسل که آن روز شصت تیر می‌نامیدند بودند .

اسلحه مجاهدین هم نسبت به پیش بهتر شده بود و از راه قفقاز مقدار زیادی تفنگ و فشنگ و طپانچه برای آنها رسیده بود و امتیازی که مجاهدین داشتند این که دارای بمب و نارنجک هم بودند و بمب اندازان ماهر گرجی و قفقازی و ارمنی در میان

مجاهدین یافت می‌شدند که مکرر در پیکارها داد مردی و مردانگی می‌دادند.

فجایع حاجی صمدخان در مراغه

مشروطه طلبان هنوز از شورش شجاع نظام مرندی خلاص نشده بودند که گرفتار شریخونیزی بی‌باکتر و دیوبی سفاکتر از شجاع نظام شدند .
 اتفاقاً اول نام این مردهم با کلمه شجاع شروع می‌شد و او همان حاجی صمدخان شجاع الدوله است .

این مرد بد نهاد همین که وارد مراغه شد اولین کسی که شهید ستم او شد به نوشته کسروی میرزا محمدحسن مفلس بود. به دستور صمدخان آن مرد مقدس با ایمان را که جرم او هواخواهی از مشروطه بود گرفتند و همین که به نزد او آوردند ابتدا زبان به فحش و دشنام نسبت به وی گشود و سپس دستور داد عمامه او را از سرش برداشتند و موی ریش و سیل او را کردند و در آن سرمای یخ‌بندان زمستان او را در حوض آب انداختند و فراشان با چوب و چماق آن قدر به سر و مغز او کوبیدند تا پیرمرد بینوا از تاب و توان افتاد. آنگاه دستور داد تا ریسمانی به پای او بستند و او را کشان کشان در حال احتضار و جان‌کندن تا میدان ملا رستم بردند و در آنجا او را از درخت نارونی که ظاهراً هنوز هم هست آویختند .

چند روز بعد همین بلا را بر سر میرزا عبدالحسین نام در آورد و وی را به همین نحو هلاک کرد .

جمع دیگری از مشروطه طلبان را هم دستگیر کرده بود و پس از آن که از هر یک از آنها پول گزافی گرفت آزادشان کرد. صمدخان در عین حالی که بدین ترتیب مشغول اذناء و آزار مشروطه طلبان بود، در جمع آوری سرباز و پیاده هم اهتمام داشت . در حدود چهار هزار نفر سوار و پیاده گرد آورد و با دو عراده توپ به طرف تبریز حرکت کرد تا به نزدیک شهر تبریز رسید و با سایر قوایی که از تهران آمده

بودند مصمم شدند که یکباره مجاهدین را قلع و قمع کنند و ریشه مشروطیت را از تبریز براندازند و مشعل آزادی را در سراسر ایران خاموش کنند و بطوری که خواهیم دید بار دیگر جنگهای خونینی بین مستبدین و آزادیخواهان روی داد که به طور خلاصه به جریان این وقایع خونین اشاره خواهیم کرد.

در تهران چه خبر بود؟

محمدعلی شاه پس از توپ بستن مجلس برای تظاهر در برابر یگانگان و مطبوعات اروپا چنین وانمود می کرد که او مخالف با مشروطه و حکومت با ملی نیست و پس از سه ماه بار دیگر مجلس را باز خواهد کرد. پنج ماه سپری شد و محمدعلی - شاه به وعده خود وفا نکرد و پس از پنج ماه در تاریخ ۲۸ شعبان فرمانی خطاب به صدراعظم صادر کرد که مفاد آن این بود که مجلس در ۱۹ شوال افتتاح گردد و مقدمات افتتاح آن را فراهم آورند. ولی در آن فرمان تبریز را از شرکت در انتخابات محروم کرده بود و نوشته بود «تا تبریز منظم و اشرار آنجا قلع و قمع نشود در انتخابات نباید شرکت کند.»

روز ۱۹ شوال به دستور محمدعلی شاه اجتماعی در باغ شاه از جمعی از سران محلات و مردم تهران تشکیل دادند. در آن مجلس سخن از مشروطه در میان آمد. حاجی شیخ فضل الله و برخی دیگر با تبانی قبلی فریاد برآوردند که مشروطه با شریعت سازگار نیست و تلگرافهای زیادی را که از نقاط مختلف مملکت، به دستور خودشان مخابره شده بود، در آن مجلس خواندند و بالاخره چلوار بزرگی فراهم کرده و در روی آن عریضه ای به شاه نوشته از او درخواست کردند که از مشروطه چشم پوشد و همگی حضار مجلس آنرا امضاء کردند.

روز ۲۴ شوال بار دیگر همین مجلس با حضور خود شاه تشکیل شد و عریضه

دیگری مانند عریضه اولی برای شاه قاجار نوشتند و قرار بر این شد که شاه در بالای آن جواب بنویسد و جواب شاه را در شهر منتشر کردند و این نوشته بشرح زیر است:

بسم الله تبارک و تعالی

جنابان مستطابان حجج اسلام سلمهم الله تعالی عزم ما همه وقت به تقویت اسلام و حمایت شریعت حضرت نبوی (ص) بوده و هست. حال که مکشوف داشتید تأسیس مجلس با قواعد اسلامی منافست و حکم به حرمت دادید و علمای ممالک هم به همین نحو کتیباً و تلگرافاً حکم بر حرمت نموده اند در این صورت ما هم ازین خیال بالمره منصرف و دیگر عنوان همچو مجلس نخواهد شد. لیکن به توجهات حضرت امام زمان عجل الله فرجه در نشر عدالت و بسط معدلت دستور العمل لازم داده و می دهیم. آن جنابان تمام طبقات را ازین عزم خسروانه ما در نشر معدلت و رعایت حقوق رعیت و اصلاح مفاسد به قانون دین مبین اسلام حضرت خاتم النبیین (ص) اطلاع دهند.

محمد علی شاه قاجار

به این ترتیب محمد علی شاه منظور باطنی خود را پس از پنج ماه آشکار کرد. ولی مصمم شد که مجلسی به نام «مجلس شورای کبرای دولتی» از درباریان و اعیان و یازرگانان پدید آورد که در دربار بنشینند و در کارهای دولتی شور و مشورت کنند و این مجلس جانشین مجلس شورای ملی گردد. از این رو پتجاه تن را نامزد عضویت مجلس کرد و برای آنها نامه نوشته و به دربار دعوت کرد که هفته ای دوبار در دربار جمع شوند و گفتگو کنند.

ولی اینها پس از جمع شدن وقت را به شعر خواندن و متلک گفتن می گذرانند و آنچه در مجلس آنها از آن گفتگوئی در میان نبود مسائل مربوط به مملکت و امور حکومت بود.

جنبش مشروطه خواهان تهران

چنانکه گفتیم پیروزی مشروطه خواهان در تبریز باعث آنگان خوردن آزادی-خواهان در سایر نقاط ایران و تهران شد.

در تهران، با وجود حکومت نظامی لیاخوف و شاپشال و مراقبت مامورین دولت، مردم پنهان و آشکارا زبان به بدگویی و مذمت از محمدعلی شاه و درباریان او گشوده بودند و ضمناً از ستایش مشروطه و آزادیخواهان تبریز خودداری نداشتند. در همین ایام، خیرفوت آیه الله حاج میرزا حسین تهرانی در نجف اشرف به تهران رسید و در تمام نقاط ایران مجالس ختم و سوگواری برپا شد. در تهران نیز مردم و بازاریان آن را بهانه قرار داده دکانهای خود را بستند و در چند جا مجالس ختم باشکوه برپا کردند و در این اجتماعات بود که نخستین بار گفتگو از حکومت ملی و مشروطه و قانون اساسی در میان آوردند و به بدخواهان ملک و ملت نفرینها کردند و در همین ایام سیدعلی آقا یزدی که قبلاً طرفدار استبداد و در ماجرای میدان توپخانه دخیل بود، به حضرت عبدالعظیم رفته و در آنجا بیریق مشروطه خواهی بلند کرده بود و يك عده دیگر از روحانیون تهران مانند صدرالعلماء و جمعی دیگر در سفارت عثمانی متحصن شده هواخواهی از مشروطه می کردند. از قرار معلوم در این هنگام مشروطه خواهان در تهران جلسات سری هم داشتند و ظاهراً در یکی از این جلسات سری تصمیم به قتل شیخ فضل الله که از مستبدین به نام متعصب و مایه پشتگر می محمدعلی شاه بود گرفتند.

جوان بی باکی به نام کریم دوانگر داوطلب کشتن شیخ فضل الله شد و با چند تن دیگر شب ۱۶ ذیحجه بدین کار اقدام کرد. در جلوه خان عضدالملک، دو ساعت از شب گذشته روز جمعه ۱۶ ذیحجه، کریم و رفقایش به حاجی شیخ فضل الله که چند نفر همراه او بودند و یکی هم جلو او فانوس می کشید رسیدند و بلا درنگ کریم

باششلول حاجی شیخ فضل الله را هدف قرار داده تیری به سوی او رها کرد. گلوله بهران شیخ فضل الله خورده به زمین افتاد. کریم چند گلوله دیگر رها کرد که اطرافیان حاجی شیخ را زخمی کرد. ولی گلوله دیگری به شیخ نخورد.

در این موقع همراهان شیخ بر سر کریم ریختند که او را بگیرند و کریم چون راه فرار را بر خود مسدود دید، گلوله‌ای زیر گلوی خود خالی کرد که از استخوان گونه‌اش خارج شد و در این حال او را دستگیر کردند و پس از شفایافتن به زندان بردند.

حاج شیخ فضل الله در مورد کریم جوانمردی از خود نشان داد و از خون او در گذشت و ظاهراً کریم همچنان در زندان ماند تا روزی که مشروطه خواهان به فتح تهران کامیاب شدند و او را آزاد کردند.

يك كار شيرين آزاد بخواهان قفقاز

به طوری که خوانندگان گرامی در آغاز این تاریخچه ملاحظه کرده‌اند محمد علی شاه از وقتی که به تخت سلطنت نشسته بود در صدد بر آمده بود که قرضه‌ای از دولت روم و انگلیس تحصیل کند و چنانکه دیدیم مجلس اول با قرض کردن از بیگانگان موافقت نکرد. پس از توپ بستن مجلس، محمد علی شاه باز در صدد بر آمد که از دولتین مزبور قرض بگیرد و ظاهراً دولتین موافقت کرده بودند به عنوان پیش قسط قرض به وی بدهند و جواهرات دولتی را به رسم گروگان ببرند. پس از اینکه این خبر انتشار یافت، انجمن تبریز فوراً اقدام کرد و به وسیله تلگرافی که به پارلمانهای اروپا فرستاد، مخالفت ملت ایران را با این قرضه اعلام داشت و علمای بزرگ نجف هم در همان هنگام، در «فتوایی» که به شهرها فرستادند، قرضه را مخالف مصلحت ایران و مباین با شرع انور خواندند.

روزنامه‌های آزادیخواه انگلیس و روس هم این تصمیم دولت خود را تقبیح کردند.

ولی آزادیخواهان با وجود این اقدامات باز هم نگران بودند که می‌باید محمد علی‌شاه موفق به قرض کردن شود و با به دست آوردن پول، زور و قدرت او افزون گردد. در آن تاریخ میرزا علی‌اکبر ارداقی برادر قاضی ارداقی شهید که از آزادی‌خواهان مؤمن صدر مشروطیت بود، با میرزا عبدالعلی موبدبیدگلی از گیلان، به باکو رسیده بودند. آزادیخواهان نیز فکری به خاطرشان رسید که از عمامه و ریش و ردای موبد استفاده کرده او را به نام نماینده علمای نجف به پایتخت روسیه روانه کنند تا در آنجا مخالفت علمای نجف را نسبت به موضوع قرض به اطلاع ملت روس برساند و پانوف بلغاری که فجایع مستبدین را به چشم خود در تهران دیده بود و در این مورد کتابی نوشته بود سمت مترجمی او را عهده‌دار شد و با موبد به پترسبورگ رفت. موبد در آنجا خود را به نام شیخ میرزا علی فرستاده علمای نجف خواند و به راهنمایی پانوف در مهمانخانه با شکوهی فرود آمد و با مردان سیاسی روس، به ویژه با آزادیخواهان آنها، به وسیله پانوف که مراقب کار بود به گفت و شنود پرداخت و مقالاتی درج‌راید نوشت. ولی روسها به زودی فهمیدند که او فرستاده علمای نجف نیست و خواستند او را بگیرند که او بالباس ناشناس از روسیه فرار کرد و بعدها در شورش گیلان شرکت جست.

فعالیت مشروطه خواهان ایران در انگلیس

در صفحات پیش قسمتی از حوادث قیام مشروطه طلبان تبریز را پس از توبه بستن مجلس شرح دادیم. چون مقارن همین ایام وقایع دیگری نیز در خارج از ایران روی داده که بستگی کامل به حوادث انقلاب ایران و تاریخ ما دارد و تاکنون در هیچ کجا به تفصیل از آن بحث نشده و تقریباً عامه مردم از آن بیخبرند برای تکمیل این مبحث تذکار آن وقایع را لازم می‌شمریم.

ضمناً چون در ضمن حوادث انقلاب آذربایجان مکرر از ستارخان نام برده‌ایم و شناختن احوالات او که یکی از برجسته‌ترین قهرمانان تاریخ انقلاب بلکه تاریخ ایران است لازم می‌نماید مختصری از شرح حال این مرد دلیر را نیز که در نوع خود بی‌سابقه است از لحاظ خوانندگان بگذرانیم.

رقابت سیاسی روس و انگلیس که در سراسر قرن نوزدهم در ایران و ممالک مجاور آن با شدت عجیبی در جریان بود بالاخره منجر به عهدنامه ۱۹۰۷ گردید. به موجب این عهدنامه، هر یک از آن دو دولت برای خود مناطق نفوذی در ایران و تبت و افغانستان معین کردند که تفصیل آن در کتب تاریخ موجود است. وجود این عهدنامه سبب شد که انگلستان که از ابتدای نهضت مشروطه از

طرفداران آن پشتیبانی می‌نمود و در ابتدای کار در سفارت را به روی پست‌نشینان باز گذاشت و اجازه داد که دیگک‌های پلو بر سر بار رود، با نظریات دولت روس که از اول به این نهضت با سوء ظن نگرینسته بود همداستان گردد. تا آنجا که سفیر انگلیس به همراهی مسیودوهارتویک سفیر روسیه به وزارت خارجه ایران مراجعه کرد و روش مجلس را در حمله و تندروی به دستگاه شاه مستبد قاجار خلاف مصلحت دانست و دولتین روس و انگلیس ایران را به اعمال نفوذ و آوردن قوای مسلح تهدید نمودند.

با این همه در میان ملت انگلستان کسانی بودند که نسبت به ایران و ایرانی علاقمند شده بودند و ادبیات و هنر ایرانی در قرون گذشته نظر آنان را جلب نموده بود. از جمله این اشخاص ادوارد براون مستشرق معروف انگلیسی است که بر اثر مسافرت به نواحی ایران و عثمانی نسبت به این دو مملکت محبت و ارادت‌سی تمام یافته و بخصوص علاقه فراوان به ایران پیدا کرده بود. باید دانست که وی در این علاقه عجیب و فراوان نسبت به اقوام مشرق زمین و مسلمانان، به هم‌وطن خود ویلفرید بلنت معروف ناسی کرده بود. ویلفرید بلنت^۱ از کسانی است که در هنگام جنگ انگلیسیان با متمدنی‌سودانی، برای بسط نفوذ امپریالیسم انگلیس در سودان، صریحاً اظهار می‌داشت که هرچه از انگلیسی‌ها کشته می‌شود من خوشحال می‌شوم و این بیان او مدتها موجب سرو صدا و اعتراض شد. اما بلنت از روی کمال عقیده و علاقه به یک مشت مسلمان بی‌آزاری که مورد حمله امپریالیسم و توسعه طلبی انگلیسی واقع شده بودند از اظهار نفرت به هم‌وطنان خویش خود داری نمی‌کرد.

خدمات ادوارد براون به ایران

خدمات براون نسبت به ایرانیان و آزادبخواهانان به اندازه‌ای مؤثر شد که

انجمن تبریز، پس از ورود قشون روس به شهر، به وسیله تلگراف از وی کسب تکلیف کرد. بدیهی است که وی جز اظهار تأسف و تحسّر کاری از دستش در مقابل اسلحه و قشون روسی ساخته نبود. این خدمات گرانبها و دلسوزیهای بی غرضانه او نسبت به ایران بود که در آن زمان می گفتند :

به ما آنچه شمشیر ستار کرد براون از سر کلک دربار کرد

و ما در طی این مقاله، تا اندازه ای اشاره به فداکاریهای ادوارد براون خواهیم کرد .

ادوارد براون نظریه علاقه‌ای که به ایران داشت اخبار نهضت مشروطیت ایران را با دقت تمام توجه می کرد و پیشرفت سریع فکری ایرانیان را به دیده تحسین می نگریست. به همین جهت مابل و شایق بود که هر کسی را که از ایران آمده باشد بپذیرد و از وی سؤالاتی بنماید.

میرزا آقای اصفهانی

اولین کسی که براون بدو دست یافت میرزا آقای اصفهانی معروف به «فتی» بود. وی از کسانی بود که در هر قرن یکی یا دو نظیر بیشتر پیدا نکند. از لحاظ گستاخی و هتاک و تکبر و نخوت فراوان و شجاعت و جسارت بیان همتا نداشت .

وی وکیل تبریز بود - ولی مثل دو نفر همکار آذربایجانی خود، میرهاشم دوچی که جزو مستبدین شد و انجمن اسلامی را درست کرد و حاج محمد اسماعیل مغازه که معروف بود شبانه به دربار رفت و آمد می کند ، با محمد علی شاه ارتباط یافت و اندک اندک از مشروطه روی گردانید و جسارت وی به حدی بود که با صراحت تمام می گفت من پیش خود عهد کرده‌ام که چون به طهران بیایم گوش این سبک را گرفته و از دروازه بیرون اندازم و مقصود این مرد جسور بی ملاحظه از

از «سیدک» آیه الله بهبهانی بود که رکن رکن مشروطیت ایران به شمار می آمد . هنوز سرو صدائی نشده بود که میرزا آقای نفتی، پس از عزل میرزا محمودخان احتشام السلطنه از ریاست مجلس ، از ایران خارج شده به لندن رفت. براون که از همه جا بی خبر بود وی را مردی مشروطه خواه و آزادی طلب دانسته و جودش را مغتنم شمرد و تا آنجا که توانست وی را با مجامع و کلوپها آشنا و به آنها معرفی نمود و بدین ترتیب این عضو مجلس ملی ایران با کلیه رجال سیاسی و مجامع رسمی انگلیس آشنا شد .

تا این که جریان بمباران پیش آمد و براون که از این حادثه سخت متأثر شده بود در یکی از روزنامه ها شرحی مؤثر نوشت و از ایرانیان حمایت کرد .

اما فردای آن روز ، برخلاف انتظار مقاله ای به امضای میرزا آقای اصفهانی منتشر شد که نسبت به آزادیخواهان ایران و وکلای مجلس اول هتاکسی کرده و محمد علی شاه را در اقدام به توپ بستن مجلس محق دانسته و از اقبال السلطنه ماکوئی حمایت کرده و به علمای نجف و حامیان مشروطه بد گفته بود .

براون بی نهایت از این واقعه متعجب و متحیر شد و مقاله دیگری در جواب وی نوشت: نماینده حق ناشناس ایران هم هتاکسی را به حد اعلی رسانده نوشت که شما که اظهار عدم مداخله در امور ایران می کنید پس چرا از این گونه مقالات می نویسد که خود مداخله در امور ایران است .

پس از بمباران، اولین کسی از مشروطه طلبان که به لندن رسید میرزا غفارخان قزوینی بود که براون عکس او را در کتاب «انقلاب ایران» خود آورده سپس ، سایر تبعیدشدگان ایرانی به اروپا رسیدند . سید حسن تقی زاده و میرزا محمدعلیخان تربیت و آقای حسین آقا (برویز صاحب کتابخانه طهران) به پاریس آمدند و قبل از ایشان حاج میرزا آقای فرشی و کیل دیگر تیریز و میرزا ابوالحسنخان معاضدالسلطنه نائینی (از بنی اعمام میرزا نصرالله خان مشیرالدوله) و عده ای دیگر از

آزادبخوانان ایران به آن شهر رسیده بودند. براون که اطلاع یافت از آنان دعوت کرد تا به انگلیس بیایند.

رفقای سه گانه، یعنی سید حسن تقی زاده و میرزا محمد علی نخان تربیت و حسین پرویز، در قفقازیه با اشکالاتی روبه رو شدند و چک پول دو نفر اولی را در نزدیکی ولادی قفقازیه سرق کرده بودند و آنان با تنگدستی در پاریس چندی می-گذرانند. در این اثناء دعوت براون سبب شد که تقی زاده از طرفی برای جلب افکار عامه مردم انگلیس نسبت به مشروطیت ایران و از طرفی به امید یافتن کاری جهت گذراندن زندگی و معاش روزانه قصد رفتن به لندن نماید و چون در همان اوقات نمایشگاه فرانسه و انگلیس در لندن برپا بود و به همین مناسبت بلیط مسافرت را که در هنگام عادی ۵۰ فرانک بود به ۳۰ فرانک تا مدت دو هفته تنزل داده بودند، تقی زاده از این فرصت استفاده کرد و با میرزا آقای فرشی با هم به لندن رفتند.

تقی زاده در لندن

تصادفاً در این موقع کنگره بین المللی مستشرقین در کپنهاگ دعوتی از براون کرده و براون به آنجا رفته بود، ولی چون جلس می زد که مهمانانش خواهند آمد کسی را در کمبریج (براون استاد دانشگاه این شهر بود) و یکی را هم در لندن گذاشت تا از مهمانان پذیرائی کنند و در کاغذی که در این باب به مأمور خود فرستاده بود نوشته بود: «این مردان نجیب شجاع که برای آزادی وطن خود جهاد کرده اند حتی بر گردن ما دارند و مخلص هم باید از این شرف بهره ای داشته باشم.» کسی که براون در لندن مأمور پذیرائی کرده بود به شیخ حسن کمبریجی شهرت داشت. حتماً شما خوانندگان هم می خواهید بفهمید که شیخ حسن کمبریجی کیست و شیخ حسن کجا و کمبریج کجا؟

شیخ حسن اصلاً از اهالی قزوین و صاحب دکان فرش فروشی در تبریز بود

و سپس به اسلامبول رفته بود. در آن روزگار، استبداد عبدالحمید سلطان عثمانی به حد اعلی رسیده و سوء ظن عجیب وی که از مرحله جنون هم تجاوز کرده بود موجب آن شده بود که هیچکس بر جان خود ایمن نباشد. کلمات مات و وطن و حریت موجب قتل افراد مردم بود و از این بالاتر، چون عبدالحمید بینی بزرگی داشت، ادای کلمه بینی هم چون موهم توهین به سلطان شمرده می شد مجازاتش اعدام بود. صورت سلطان را هیچکس ندیده بود. حتی صفحه ای از کتاب لاروس را که در آن تصویری خیالی از سلطان کشیده بودند، مأمورین سانسور قیچی می کردند. خلاصه چهل هزار خفیه نویس او، تنها در شهر استانبول، عرصه را بر مردم تنگ کرده بودند.

در چنین زمان و مکانی، پلیس سلطان چهار بچه مکتبی را به جرم این که در کتابچه های آنان صورتی از سلطان کشیده شده گرفتند. معلوم هم نبود که این موضوع صحت داشته باشد. تنها چون در دفتر این بچه ها تصویر مردی با بینی بزرگ کشیده شده بود پلیس آنان را مجرم دانست. یکی از این چهار بچه پسر شیخ حسن بود. سه بچه دیگر را بالاخره به یمن تبعید کردند و پسر شیخ حسن را بر اثر اصرار زیاد میرزا رضاخان ارفع الدوله سفیر ایران در استانبول و آمد رفت بی اندازه و تشبثات فراوان به ایران تبعید نمودند و شیخ حسن که بسیار هتاک و وقیح بود به ارفع الدوله فحاشی کرد که چرا پسر او را از مجازات نجات نداده است در صورتی که وی تقصیری نداشت. ولی این فحاشی ایجاد کینه نمود. بالاخره شیخ هم به دنبال پسرش مجبوراً به روسیه رفت. اما ارفع الدوله که با روسها سر و سری داشت بلکه سر سپرده بود اقدامی کرد که روسها او را از روسیه هم بیرون کردند. وی به بخارا رفت. ولی از آنجا هم بیرونش کردند. خواست به ایران بیاید. ارفع الدوله او را مردی خطرناک و آشوب طلب قلم داده از اینجا هم رانده شد. وی که عرصه را به خود تنگ دید پیش خود قسم خورد که به انگلستان رفته پنج سال خواهم ماند

و با تابعیت انگلیس به استانبول برگشته با ارفع الدوله خواهیم جنگید .

به هر حال، شیخ حسن در انگلستان مستر براون را یافت و او وی را برای تعلیم شفاهی زبان فارسی در کمبریج به جای میرزا عبدالحسین خان وحید الملك شیبانی انتخاب کرد .

شیخ حسن برای سید حسن تقی زاده پانسیون تهیه کرد تا براون از کینهاک آمد و بالیدر انقلابی اولین مجلس ایران آشنائی پیدا کرد و این آشنائی و انس تا پایان زندگی براون دوام یافت .

براون تقی زاده را با مجامع سیاسی آشنا نمود و بسی اندازه از صداقت و صمیمیت این نماینده جوان به اصول حریت و آزادی متأثر و شادمان شد و باشوق و ذوقی تمام وسیله آشنائی وی را با وکلای پارلمان انگلستان و از جمله با نمایندگان ایرلند که در آن تاریخ از مبارزان سرسخت سیاست دولت انگلیس بودند فراهم نمود . لیدری این نمایندگان با مستر رد موند و نیابت ریاست یسا جون دیلن^۱ ناطق زبردست پارلمان بود که چندین بار نطقهای تند و پر حرارتی راجع به میرزا نصر الله ملک المشکلمین و سایر شهدای آزادی ایران نمود. دیگر از این جمله و کلاکه نسبت به قضیه ایران ابراز علاقه می کردند، مستر رامسی ما کدونالد^۲ بود که چندین سال بعد به ریاست وزراء انگلستان رسید .

تقی زاده در اداره روزنامه تایمز

یكروز هم براون به اداره تایمز رفته تقی زاده را بدان روزنامه مهم انگلیس که شاید به جهاتی یکی از مهمترین روزنامه های جهان باشد معرفی نمود .

براون مصرأ مدعی بود که دولت انگلستان از حق خویش سرباز زده و در قرار داد با روسها تکلیف خود را به جا نیاورده. چه بر طبق مراسله فارسی سر اسپرینک ریس سفیر انگلیس در طهران به وزارت خارجه ایران ، متعاقب اعلان عهدنامه روس و انگلیس ، دولین متعهد شده اند که نه تنها در امور ایران مداخله نکنند بلکه از مداخله طرف دیگر نیز جلوگیری کنند . اما دولت انگلیس در این باره اهمال کرده است . و کلای آزادیخواه چندین بار از دولت انگلستان در این مورد سؤال کردند. ولی وزراء آن دولت انکار نمودند .

مدیر تایمز پرسید که آیا برای مداخله روسها دلیلی در دست دارید یا نه ؟ تقی زاده که پیش بینی کرده بود اظهار کرد که (۹) دلیل دارم. از جمله این دلایل یکی کاغذی بود به خط یکی از اعضای قونسلگری روس در تبریز به حاج میرزا حسن مجتهد پیشرو مستبدین تبریز و از مؤسبین انجمن اسلامیه که وی را به مخالفت با مشروطه تشجیع می کرد و دیگر سواد عکسی تلگرافاتی بود که شجاع نظام مرندی یکی از محاصره کنندگان تبریز به طهران فرستاده بود در باب تقاضای فشنگ از قونسل و تلگراف رسید فشنگها. داستان این قضیه چنین بود که چون مجاهدین تبریز پس از چندی بساط انجمن اسلامیه را برچیدند و بر تلگرافخانه دست یافتند صورت تلگراف ها را پیدا کردند و از آنچه لازم بود عکسهائی تهیه نمودند.

از روی همین دلایل و مدارك قرار بر این شد که و کلای مهاجر ایران بیانیهای انتشار دهند. (ملخص بیاتیه را در پایان این گفتار می آوریم)

این بیاتیه را تقی زاده و میرزا ابوالحسن خان پیرنیا معاضد السلطنه امضا کردند. ولی حاج میرزا آقا فرشی با آنکه جزو و کلای مجلس و در آن هنگام کما بیش در فعالیت رفقای خود دخیل بود آن را امضا نکرد.

پس از آنکه دلایل اطمینان حاصل شد ، مستر ابراهام نویسنده مقالات مربوط به امور خارجی تایمز ، پس از ملاقات با تقی زاده ، مقاله ای اساسی درباره ایران نوشت و در آن مقاله اظهار کرد که هر چند ما به روسها اعتماد داریم ولی

بعضی از نمایندگان آن دولت در ایران تند رویهایی می کنند و در این مقاله برای بار اول صحبت از تغییر وزیر مختار روس در ایران شده بود و البته چون تأیید این خبر را منتشر کرده بود احتمال کذب در آن نبود و قضیه حتمی و محقق شمرده شد. اما علت این امر این بود که چون روسها در این وقت تند رویهایی کرده بودند، برای آن که مبادا بیش از این انگلیسها تحمل نکنند، خواهش آنها را در تعویض سفیر قبول نموده و به جای میوه‌سار توویک که موجب کلبه فسادها بود مسیو پاکلیوسکی کوزل را از مستشاری سفارت روس در لندن به سفارت ایران فرستادند.

این مقاله تأثیری فراوان نمود و عده زیادی از وکلای مجلس انگلستان بدین موضوع علاقه‌مند شده از تقی زاده و معاضد السلطنه دعوتی کردند و در یکی از از اطاقهای کمیسیون پارلمان جلسه‌ای شد، به ریاست مستر لینچ نماینده انگلستان که از ناطقین زبر دست بود. (وی همان است که کمپانی راه‌سازی لینچ در ایران به مدیریت او اداره می‌شد.)

ایرانیان که قبلاً مطالب خود را چاپ کرده بودند در آن جلسه توزیع کردند سپس توضیحاتی در این باره از طرف تقی زاده ایراد شد و نتیجه جلسه این شد که کمیسیونی در پارلمان برای موضوع ایران به نام پرشیا کمیته تشکیل شود، بدون جنبه حزبی، و در این کمیته نمایندگان احزاب مختلف و جمعی از لردها شرکت کنند.

تقی زاده و معاضد السلطنه نیز به عضویت کمیسیون معین شدند. این کمیته مدتها دوام کرد و تا ۴۵ نفر از نمایندگان پارلمان در آن شرکت نمودند.

مقاله تایمز بر ضد آزاد یخواهان

فعالیت‌های شدید به نفع مشروطه ایران، چه در پارلمان چه در روزنامه‌ها، جریان داشت. تا این که یکبار در روزنامه تایمز که براون در حق آن می گفت «عجلاً جسداً له خوار» مقاله ای مشعر بر مخالفت با ایرانیان منتشر شد. تقریباً بدین مضمون که «پناهندگان ایرانی موجب افعال و کلای ما شده اند و کلای پارلمان ما هم قیافه ضد روسی خود را در زیر نقاب ایران و سنی پنهان نموده اند. آنچه راجع به ایران گفته می شود جزء افسانه پریان است». بعد خواهیم گفت که این مقاله را که نوشته بود.

مستر لینگ، پس از انتشار این مقاله، تقی زاده را به وسیله تلفن از کمبریج به لندن دعوت کرد و کمیته دوباره دلائل نه گانه را مورد مطالعه قرار داد و بنا به عادت انگلیسها که از میان صد دلیل به قویترین آنها اکتفا می کنند تا مبدا ضعف یکی از دلائل موجب ضعف کلیه آنها بشود دو دلیل را کنار گذاشته بقیه را مطمئن دانسته و مقاله ای در جواب تایمز فرستاد. پروفیسور براون هم از روی مطالب مندرجه در شماره های سابق تایمز مقاله مفصلی ترتیب داد و از زبان آن روزنامه دخالت روسها را در این قضایا ثابت کرد. روزنامه تایمز هم به زودی این مقالات را چاپ نمود.

براون خود به تشکیل کلوبی به نام پرشیا سوسائتی دست زد. نطق های پر حرارتی در این انجمن به نفع ایران ایراد شد و دفتری هم در مدخل کلوب گذاشته بودند که علاقمندان به آزادی چنانچه نسبت به ایران احساس تعلقی می کنند نام خود را در آن دفتر ثبت کنند.

در جلسهٔ سیاسیون انگلیس

يك شب، در مجمع سنترال ایشیان سوسائتی، جلسهٔ بزرگی از رجال و وكلا و پیرمردان و میاسیون انگلیس تشکیل شده و ریاست مجمع با مستر رونالدشی از - و کلاء مهم پارلمان بود. در این جلسه تقی زاده نطق مفصلی کرد و براون آنرا به انگلیسی ترجمه نمود.

پس از خاتمهٔ نطق وی که بر حسب معمول انگلستان با بحث و سؤال شروع می‌شود، يك نفر انگلیسی برخاسته اظهارات ناطق را رد نمود و گفت تودهٔ ایرانی فاقد افکار آزادیخواهی و مشروطه طلبی است و این احساسات تنها در چند نفر از اشراف بوده. مثلاً در هنگامی که قضیهٔ بانک ملی مطرح بود از همه جهت بیش از صد هزار تومان فراهم نشد و کمتر کسی بدین امر ملی قیام نمود.

تقی زاده دوباره صحبت کرد و گفت که صد هزار تومان تنها از ناحیهٔ دو نفر، یعنی ظل السلطان و میرزا نصرالله خان مشیرالدوله، تهیه شده. اولی هفتاد و دومی سی هزار تومان به عهده گرفتند. به علاوه از شهر طهران يك کرور و از تبریز دو کرور تعهد گردید.

اما در مورد احساسات حریت طلبی باید دانست که این اکثریت ملت بود که با داشتن چنین احساساتی توانست اساس رژیم را تغییر دهد و کاری بدین بزرگی را پیش برد والا احساسات چند نفر از اشراف برای ایجاد چنین موضوعی کافی نیست.

وقتی صحبت ناطق تمام شد، دوباره معترض گفت: آیا این پول‌ها که گفتید نقد است؟ این جا دیگر براون تاب نیاورده گفت آیا پول‌های بانک شما تقدامت؟! این مرد که تا این اندازه حق کشی می‌کرد و نسبت به ایران و ایرانی بی‌ادبی

می نمود يك تن انگلیسی بود به نام داوید فریزر که به عنوان مخبری روزنامه‌های انگلیسی چندی در ایران می‌زیست و چون تماایل به روسها داشت و به سیاست تزاری علاقه مند بود نسبت به دشمنان استبداد و آزادیخواهان کینه‌ای فراوان داشت. بالاخره چون بحث به درازا کشید، جلسه به وساطت حاضرین ختم گردید. نویسندهٔ مقالهٔ مخالف ایرانیان در تایمز هم همین شخص بوده که به‌جای نویسندهٔ مسائل خارجی چند روزی در تایمز مقاله می‌نوشت.

روزنامه‌های لندن، که چنین حرارتی از ایرانیان و استقبال از انگلیسها در این مورد دیدند، هر يك مقالاتی در باب ایران نوشتند. از آنجمله روزنامهٔ لیبرال دیلی نیوز مقاله‌ای بسیار تند نوشت. همچنین، مورتنینگ پست که با تقی زاده مصاحبه کرده مقالهٔ جامعی انتشار داد.

براون و سایر دوستان ایران میل داشتند که تقی زاده در شهرهای انگلیس برای مردم راجع به ایران نطق نماید و ضمناً براون خیلی متأسف بود که چرا وی لباس اروپائی پوشیده و عبا و عمامه را ترک گفته است. چه‌وی معتقد بود که در آن صورت تأثیر سخنان ایشان چندین برابر می‌شد.

در همین جریانات بود که از طرف مشهدی محمد تقی صادق اوف عضو کمیتهٔ باکونلگرافی به تقی زاده رسید. که «بیایید و گرنه کارها از دست می‌رود». تقی زاده تصمیم به حرکت گرفت و به قول براون «معرکه داشت گرم می‌شد» که عزم سفر تبریز پیش آمد. پس از این واقعه، براون اعلانی کرد که چون تقی زاده قصد مسافرت دارد (چون سفر او مخفیانه بود) در تالار مدرسهٔ کمیتهٔ تبریح جلسه‌ای منعقد خواهد شد، در آن جلسه او نطقی کرد و فردای آن روز، بی آنکه کسی جز براون از قصد تقی زاده آگاه باشد، وی به پاریس رفت تا از آنجا به تبریز برود.

ملیون ایران

اعلامیه پناهندگان

روزنامه تایمز پس از مقدمه‌ای که از نظر خوانندگان ترجمه آن می‌گذرد اعلامیه ملیون ایرانی را انتشار می‌دهد :

در بیست و سوم ماه جون، که در ایران کودتائی رخ داد، عده زیادی از ملیون ایران تبعید گردیدند. از آن جمله دو بیست تن در کشورهای مختلف اروپا پراکنده شدند. جمعی از آنان که امضاکنندگان این اعلامیه نیز جزو آنها می‌باشند و عبارت از معاضد السلطنه و کیل طهران و تقی زاده و حسین زاده نمایندگان تبریز و میرزا محمد صادق ناشر روزنامه مجلس که در آن گزارشهای رسمی و مذاکرات مجلس انتشار می‌یافت و فرزند آقای سید محمد روحانی معروف و لیدر حزب مشروطیت و میرزا حسن فرمانده سابق گارد ملی قزوین هستند وارد لندن گردیدند .

در همان روزی که کودتا واقع شد. معاضد السلطنه در مجلس حضور داشت و هنگام شروع بمباران فرار کرد و پس از آن که نه روز در مکانی مخفی زیست در سفارت انگلیس تحصن اختیار کرد. ولی قزاقهای شاه ، میرزا محمد صادق را دستگیر

نموده به باغ شاه بردند و در همان موقعی که پدرش آزادی یافت او نیز نجات پیدا کرد.

تقی زاده که در بیست و سوم ماه جون، به علت کسالت از منزل خارج نشده بود، به مجرد این که صدای توپ و تفتنگ شنید، در موقع طلوع آفتاب خود را به مجلس و مسجد سپهسالار رسانید. قزاقها که او را دیدند شناختند و وی را باز گردانیدند. تقی زاده شب دیگر در تاریکی راه سفارت انگلیس پیش گرفت و در آنجا متحصن گردید و مدت يك ماه در آن مکان بود تا آنکه، طبق قراری که بین شاه و کاردار سفارت گذاشته شد، اجازه یافت که وطن را ترک نماید مشروط بر آنکه تا مدت هجده ماه در خارج کشور به سر برد.

اعلامیه‌ای که برای انتشار به دست ما رسیده به امضای تقی زاده و معاضد السلطنه است که در آن نظریات خود و رفقای تبعید شده خویش را راجع به بحران اوضاع ایران تشریح نموده‌اند.

در این اعلامیه ابتداعلت مقاومت مجلس شورای ملی توضیح داده شده که چگونه کودتای ناقص ماه دسامبر گذشته برای شاه فرق العاده شدید بود ولی در ماه جون سال بعد به کلی درهم شکسته است.

طبق مندرجات این اعلامیه، دولت روسیه مشروطه خواهان را تهدید نموده که هر گاه به زور اسلحه بر شاه غلبه نمایند آن دولت در این کار مداخله خواهد کرد و هرگز با خلع شاه موافقت نخواهد نمود و اطمینان داد که انگلستان به هیچ وجه از این عمل روسیه جلوگیری نخواهد کرد. مشروطه خواهان، که خطرات مداخله اجنبی را به چشم دیدند، ناگزیر حفظ استقلال کشور خویش را بر آزادی خود ترجیح داده و انجمن‌ها را که برای دفاع مجلس شوری و مسجد سپهسالار گرد آمده بودند مجبور کردند که اسلحه بر زمین گذاشته متفرق گردند.

از این رو روحیهٔ مجلسیان مست گردید و در آن روز شوم از عهدۀ هیچ کاری برنیامدند.

طی این اعلامیه شرحی از حملهٔ فزاقهای شاه و ویرانی عمارت مجلس شورای ملی داده شده و در دنبالهٔ آن اشعار شده است.

بدین طریق مجلس شورای ملی که طی مدت دو سال در حقیقت ایران جدیدی به وجود آورده بود سقوط کرد. مجلسی که در قبال هزاران موانع مبارزه نمود و بسا نیروی ارتجاع دائماً پنجه در پنجه افکنده و عملیات و حشیانهٔ ادوار سابقه را قلع و قمع نموده و عادات ناپسند استبداد را پایمال کرده بود راه انحلال پیموده مجلسی که علی‌الدوام در حفظ و حراست آزادی و مشروطیت از دستبرد گروه دشمنان کوشیده و آنی از آن غفلت ننموده بود از پای درآمد. دشمنان مجلس بدون آنکه عملیات مستحسنی را که انجام شده است در نظر گیرند، مختصر قصوری را که بر خلاف میل روی داده تشریح کردند و حال آنکه کلیهٔ اجتماعات و تشکیلات بشری کم و بیش مشمول آن توانند بود و در این مورد، نظر به تعجیلی که در امر انتخابات مجلس اول روی داد، اجتناب از آن سهل و ساده نمی نمود.

نمی توان انکار کرد که برخی از اشخاص نالایق به وکالت انتخاب گردیدند. ولی مسلم است که اکثریت اعضای مجلس دارای عقیدهٔ آزادیخواهی بوده نمایان شدیدی نسبت به ترقی و اصلاح اوضاع ناگوار ایران داشتند.

هر چند برای ذکر تصمیمات سودمندی که مجلس گذشته اتخاذ نموده صفحات بی شماری لازم است، با این حال شرح مهمترین اقدامات و عملیات آن مجلس علاوه بر نسخ و الفاء عملیات ظالمانه و فاسد رژیم سابق که اکنون اشاره رفت خالی از فایده نیست. در نخستین وهله لازم است از اصلاحات مالی شرحی گفته شود. در نتیجهٔ اصلاحاتی که در امور مالی رخ داد از قرضهٔ جدید از کشورهای اجنبی جلوگیری به عمل آمد. زیرا این قرضه نیز اگر صورت می گرفت تنها صرف تعیشتات و

هوی و هوس درباریان می گردید. این مجلس برای ایجاد توانائی پرداخت بندهی ملی و سائل لازم فراهم نمود و دویست هزار لیره بر میزان در آمد افزود و ششصد هزار لیره از میزان مصارف کاست و حال آنکه سابقاً میزان در آمد سالیانه بالغ بر یک میلیون و چهارصد و سی هزار لیره و میزان هزینه در حدود دو میلیون لیره و کمبود عبارت از پانصد و هفتاد هزار لیره بود که در نتیجه اقدامات مجلس نه تنها کمبودی وجود نداشت بلکه سالیانه متجاوز از دویست و سی هزار لیره فزونی فراهم گردید. تا کنون آنچه عاید کشور می شد به حساب عایدات شخصی شاه منظور می گشت. ولی طبق قانون اساسی جدید، برای شاه مبلغ معین و محدودی در نظر گرفته شد و در مورد شاه فعلی این مبلغ سالیانه به یکصد و بیست هزار لیره تعیین گردید. در وهله دوم برخلاف عملیاتی که سابقاً مجری بود، کلیه افراد ایرانی صرف نظر از نژاد و کیش در رتبه واحد مساوی منظور گشتند. چنانکه در مجلس، نماینده جامعه زردشتیان ایران پذیرفته شد.

در وهله سوم در شهرستانها انجمن های ولایتی تأسیس گشت تا در امر وصول مالیات نظارت نموده و اعمال حکام را تحت نظر گیرند و انجمن های دیگر از جمله انجمن شهر در کلیه شهرها تأسیس یافت. این دو نوع انجمن برای بهبود اوضاع عمومی به اصلاحات زدند و در قلمرو اداری خود به وسائل متعدده مادی به ترمیم اوضاع پرداختند.

از جمله قوانین مفیدی که از تصویب مجلس شورای ملی گذشت قوانین مربوط به وضع رفتار حکام و اختیارات انجمن های محلی بود و دیگر قانون شرکت های بازرگانی و دیگر قانون اصلاح وضع مستمریات و قانون مطبوعات و غیره بود. انجمن های رسمی فوق الذکر که دارای نام مشابهی هستند و غالباً خارجیان آنها را از یکدیگر فرق نمی گذارند و اشتباه می کنند، باید با کمال دقت از یکدیگر تمیز داده شوند. انجمن های غیر رسمی عبارت از بنگاههایی هستند که کم و بیش در

امور سیاسی دخالت می نمایند باید به نام دیگری مانند مجمع خوانده شوند . در اروپا این گونه مؤسسات راهشهای انقلابی می دانند . ولی این نظر حتی در مورد انجمن های غیر رسمی نیز صحیح نیست . از يك طرف در مجامعی که تشکیل می دادند تطقها و خطابه های ابراد می شد و زبردست ترین خطبای ملی مانند ملك المتكلمين و سيد جمال، در مواضیع متعدده راجع به حقوق و وظایف افراد ملت ایرانی، داد سخن می دادند و از طرف دیگر علاوه بر آن هسريك از انجمنها دارای مدارس شبانه بودند که در آن صنعتگران و کارگران و سایر طبقات ثوده زحمتکش مشغول تحصیل بودند و عده زیادی به آن مدارس روی آورده به تحصیل اشتغال داشتند و تأسیس این نوع مدارس مسورد توجه خاص قرار گرفته است . این انجمنها علاوه بر مدارس بیمارستانهایی نیز تأسیس نموده بودند .

ما نظر خود را اظهار داشتیم و گفتیم که مداخله دول اجنبی سبب سقوط مجلس گردیده، ولی به نظر ما مجلس شورای ملی منحل و نابود نشده و ما نیز نظر یأس و نومیدی نسبت به آینده نداریم . بلکه معتقدیم که می توان به يك شرط آن را احیا نمود و آن شرط این است که قوای خارجی از دور به تماشا اکتفا کرده و از هر گونه مداخله خود داری نموده و بگذارند ایران برای حل مسائل داخلی خود به تنهایی به کارپردازد .

اکنون ما مواجهه با دو حقیقت می باشیم و آن این که هیچ يك از طبقات مختلفه ملت ایران به هیچ وجه شك و تردید ندارد که نفوذ روسیه مسبب اضمحلال مجلس شورای ملی ما گردید و دیگر آنکه شاه فعلی هرگز به طیب خاطر موافقت نخواهد کرد که مجلس دیگری که از عهده رتق و فتق امور ملی بر آید تشکیل گردد. ممکن است به امید آنکه بتواند يك یا چند دولت اروپارا راضی کند قرضه های به وی بدهند موافقت با تشکیل مجلس نماید. ولی در این صورت حاضر نخواهد بود به چنان مجلس اختیارات کامل دهد. بلکه به اختیارات اسمی رضایت خواهد داد و

چنین مجلسی البته تابع امیال و ارادهٔ او خواهد بود.

ما شاه را بیشتر از هر دولت اروپائی می‌شناسیم و ، بدون آن که صفات و عملیات وی را تشریح کنیم، اظهار می‌داریم وقتی که آذربایجان و حکومت نشین آن تبریز در زمان ولیعهدی در زمان ولیعهدی به‌وی تفویض شد، او در چنین نقطه‌ای صفات حقیقی خود را آشکار نمود و مسلم شد که در حفظ اقتدار و تجدید تفوق خود از لجوج‌ترین و سرسخت‌ترین اشخاص محسوب می‌شود:

ما اطمینان داریم که اگر در امور ایران مداخله نشود و اگر دول معظمهٔ اروپا از مساعدت مادی و معنوی نسبت به شاه خود داری نمایند ما در انجام مقصود فاتح خواهیم بود و مشروطیت حقیقی نه‌اسمی تأسیس خواهد شد که بالاخره تمام آلام و محن خویش را علاج و چاره خواهد نمود .

تغییر وضع حکومت سابق کافی نیست . طبقهٔ حاکمهٔ صالحه‌ای لازم است که دارای مردانی باشد که به فضائل آراسته و در لیاقت و وطن پرستی و همت و غیرت و وجدان و درستی سرآمد باشند. در نخستین وهلهٔ احتیاج به آموزگاران اروپائی داریم که وضع تشکیلات و توسعهٔ منابع کشور را به تعلیم دهند، مشروط بر آنکه آنها خدمتگزار ما باشند و طبق قانون اساسی و مقررات عمومی ما رفتار کنند و در دومین وهلهٔ لازم است جوانان قابل و لایق ایرانی برای فرا گرفتن صنایع و علوم مختلفه به اروپا اعزام شوند تا تحصیلات خود را تکمیل و به وطن خویش مراجعت نموده و با فعالیت و مهارت کامل به خدمتگزاری مبین اشتغال ورزید .

در خاتمه از دول همجوار مخصوصاً انگلستان، که در محبت به آزادی شهرت به سزائی دارد و نظر خود را به این نقطهٔ تیره بخت واقع در گوشهٔ آسیا دوخته، جداً تقاضا داریم که از هر گونه مداخله در امور ایران و مخصوصاً از دادن وام به شاه جداً خودداری نمایند و از ایجاد اشکالات سیاسی دایر بر پایمال نمودن

فداکاریهای مشروع ما برای تأمین آزادی و ترقی خودمان اجتناب ورزند و از مداخله دیگران نیز جلوگیری به عمل آورند و خلاصه کلام در خواست می کنیم که از ابراز لطف و جوانمردی و احساسات انسان دوستی، که بنا به عقیده ما کنین مشرق زمین، اروپا مرکز این صفات و احساسات می باشد، خود داری نمایند. زیرا با قطع مداخله می توان امیدوار بود که وضعیت ناگوار و اتفاقات اسف - انگیزی که اکنون در کشور ایران حکمفرما است خاتمه پذیرد.

معاوضه السلطنه و کیل طهران - نفی زاده و کیل تبریز.

مشروطه خواهان ایران در فرانسه و سویس

غیر از انگلستان، یک، مرکز بزرگ دیگر اجتماع ملیون ایرانی در فرانسه بود. پاریس مرکز ایرانیانی شده بود که از وطن یا به فرار یا به صورت تبعید خارج شده بودند تعداد آنان، در این شهر، بیش از سایر شهرهای اروپا بود و علت آن هم این بود که اغلب این افراد به زبان فرانسه کم و بیش آشنائی داشتند. چه زبان فرانسه اول زبان خارجی بود که در ایران تحصیل و تدریس می شد .

از مهمترین کسانی که در آن هنگام در پاریس بودند، مهدی قلی خان مخبر - السلطنه هدایت، محمود خان احتشام السلطنه، اسماعیل خان ممتازالدوله، علی قلی خان سردار اسعد و مرتضی قلی خان بختیاری، حاج میرزا آقایی فرشی، میرزا - علی اکبر خان دهخدا را توان نام برد .

مخبر السلطنه در ابتدای انقلاب تبریز والی آذربایجان بود. ولی، چون اندک اندک کار به جنگ و گسیختگی رشته بین شاه و مردم کشیده شد، در ابتدای زد و خورد تبریز. از همان راه جلغنا، به سفر اروپا رفت و جبهه خانه پا به اصطلاح مرکز ذخیره مهمات دولتی را به آزادیخواهان وا گذاشت. این عمل مخبر السلطنه بی نهایت برای آزادیخواهان مفید واقع شد. چه بنابر از مقداری تفنگ و چند عراد توپ

که به دست مجاهدین افتاد، مقدار هنگفتی فشنگ نیز به دست آمد و همین ذخیره باعث شد که تا پایان جنگ مجاهدین با تمام اسرافیه که در انداختن فشنگ و تیراندازی بدون هدف داشتند به فقدان مهمات دچار نشوند. در صورتی که قشون دولتی از این لحاظ در مضیقه بود. تا جایی که مجبوراً از قسولگری رومیه درخواست کمک نمود.

اسماعیل خان ممتازالدوله رئیس مجلس بود و در هنگام توب بستن مجلس، وی با حکیم الملک، به سفارت فرانسه پناهنده شد و از آنجا به اروپا رفت. احتشام السلطنه بعد از مرتضی قلی خان صنیع الدوله به ریاست مجلس رسید. ولی با تمام اظهار علاقه‌ای که به مشروطیت می‌نمود، بنا بر خود خواهی و استبدادی که داشت، به تدریج وجهه خود را در مجلس از دست داد. تا به تفصیلی که این مجال ذکر آن نیست از ریاست مجلس استعفا کرد و به عنوان سفیر ایران در مملکت انگلستان روانه اروپا شد. ولی آب و هوای برلین او را مجذوب کرده مدت‌ها در آن شهر ماند، تا این که يك روز در هنگام صرف ناهار در يك رستوران به اخبار ایران و بمباران مجلس از طرف محمد علی شاه مطلع شد و این اخبار به اندازه‌ای او را تند و برآشفته نمود که از همان رستوران به یکی از روزنامه‌های مهم برلین تلن کرده خواستار مصاحبه‌ای شد و در آن مصاحبه با آنکه خود نماینده رسمی شاه ایران در انگلستان بود از هیچ تنیدی و فحاشی نسبت به محمد علی شاه فروگذار نکرد. بدیهی است که این عمل با انعکاس عجیبی که در اروپا پیدا کرد موجب انفصال وی از شغل سفارت شد و وی نیز در پاریس به آزادیخواهان ایرانی پیوست. یکی دیگر از ایرانیان مقیم پاریس شکرالله خان معتمد خاقان بود که زبان گرم و نرم او در جلب قلوب و تسخیر روحیه مردم بی‌نهایت تأثیر داشت و چون بسیار زرننگ و با هوش و نخوش صحبت بود، بر اثر رفت و آمد دائمی با علی قلی خان سردار اسعد، وی را پس از تردید فراوان واداشت که ایل بختیاری را برای

مقاومت در مقابل ظلم و استبداد محمدعلی شاه آماده نماید و آن قدر به سردار از این مقوله خواند ناوی مرتضی قلی خن را برای آماده کردن اہل به اصفهان فرستاد. معتمد خاقان بعدها لقب قوام الدوله یافت .

این جمع در پاریس بودند تا تبعید شدگان ایرانی مثل تقی زاده و معاضد السلطنه و دہخدا و محمدعلی خان تربیت و حسین آقا (پرویز صاحب کتابخانه طهران) به پاریس رسیدند. پس از چندی به تفصیلی که در صفحات گذشته ذکر شد، تقی زاده و معاضد السلطنه و تربیت به لندن رفتند. از این جمع تنها تقی زاده و معاضد السلطنه و دہخدا تبعید شده و در نفر دیگر به طیب خاطر ایشان را همراهی نموده بودند. در میان ایرانیان مقیم پاریس که نامشان مذکور افتاد، اغلب اشخاص میانه روی بودند که نمی خواستند برضد محمدعلی شاه وارد کار شوند، بلکه شخص شاه را در جریانات اخیر مقصر نمی شمردند و تقصیر را از ناحیہ حواشی و درباریان او مثل امیر بہادر و شاپسال و مفاخر الملک و مجلل السطانی می دانستند و نظرشان این بود که به وسائل مختلف شاه را متوجه نموده . وی را به صدور فرمان انتخابات و تشکیل مجدد مجلس و دارند .

از جمله کسانی که این عقیدہ را داشتند مخیر السلطنه و احتشام السلطنه و احمدخان علاء الدولہ و امیر اعظم بودند . ولی در مقابل ، تقی زاده و معاضد السلطنه و دہخدا معتقد بودند که شخص محمدعلی شاه منبع فساد است و اوست که با جریانات مشروطہ طلبی مخالفت کرده تا کار بدین جا کشیده . بدین جهت صلح باشاه را غیر مقنن دانسته و رابطہ محمدعلی شاه و ملت ایران را گسیخته تلقی می کردند . در این بارہ سندی در دست است و آن نامہ ایست از معاضد السلطنه کہ اینک از آن مکتوب این قسمت را نقل می کنیم .

۱۰ شهر ذی الحجه ۱۳۲۶

« دیروز در منزل جناب سردار اسعد مجلسی شد که اشخاص آن اینها بودند که عرض می شود: جناب علاءالدوله و احتشام السلطنه ، سردار اسعد امیر اعظم ، مخبر السلطنه ، ممتاز الدوله ، دبیر الملک ، معتمد خاقان و ابن بنده مذاکرات زیاد در باب اصلاحات کردند و عاقبت نتیجه گرفته نشد . بالاخره . قراردادند تلگرافی بنویسند و صلاح دیدند مخابره نمایند . اسواد تلگراف را بعد می فرستیم . تقریباً مضمون آن این بود که به موجب اخبار روزنامهجات فرنگی اوضاع مملکت خیلی پریشان و در خطر است . محض خیر خواهی عرض می کنم که آخر الدوا و علاج کار منحصر به اعلان انتخابات و مجلس شورای ملی است و اگر تاخیر بشود دیگر چاره نخواهد شد .

«خلاصه این صورت تلگراف را نوشتند و قرار شد حضرات امضا نمایند و بفرستند . فقط بنده امتناع کردم از امضا و گفتم من محال است همچو تلگرافی را امضا نمایم . بعد روزنامه تایمزلندن را آوردند . خواندند . نوشته بود سوارهای بختیاری بدون اطلاع و اجازه شاه از تهران رفته اند به وطن خودشان . در اصفهان هم شورش کرده اند و جمعی هم به قنصلخانه روم رفته اند برای مشروطه نوشته بود اوضاع خیلی خراب است این خبر را که خواندند گفتند خوب است امروز این تلگراف بماند فردا مخابره شود .

«امروز گذشت . همه رفتند . فردای آن که امروز باشد همه جمع شدند . یعنی همان اشخاص در منزل جناب علاءالدوله و خیلی مذاکرات کردند . نتیجه این شد که جناب احتشام السلطنه و امیر اعظم گفتند این تلگراف را صحیح نیست جناب علاءالدوله امضا نمایند . زیرا با این ترتیب که علاءالدوله احضار شده اند و می خواهیم برود از طهران دسته ها برای ما درست کنند و امیر بهادر و سایرین را از میدان بیرون کنند و عقیده شاه را برگردانند اگر علاءالدوله این تلگراف را امضا نماید

شاه از او مجدداً مشکوک می‌شود و نخواهد گذاشت از سرحد بگذرد و دیگر ابداً گوش به حرف او نخواهد داد. ممکن نیست بتواند کاری بکند و اگر می‌خواهند علاءالدوله به طهران نرود آن وقت ممکن است امضا نماید. معتمد خاقان و امیر اعظم قدری تنگی کردند. بعد مخبر السلطنه مطلب را برگرداند و او هم گفت این تلگراف صحیح نیست. احتشام السلطنه اصرار داشت که خیر مفید است و غیر از علاءالدوله همه این تلگراف را امضا نمایند اثر خواهد کرد. مجلس طول کشید و نتیجه گرفته نشد. روزنامه «تان» را آوردند. نوشته بود قشون ملی که جلو سعید الملك به بناب رفته بودند شکست خوردد عقب نشستند.

باری قرار شد روز سه‌شنبه باز مجلس نمایند و تلگرافات فردا دوشنبه و سه‌شنبه را هم بخوانند و آن وقت فکری بکنند و همه پا شدند و رفتند. بنده را جناب احتشام السلطنه نگاه داشتند. رفتیم شام خوردیم. در سر شام با علاءالدوله و احتشام السلطنه و امیر اعظم خیلی صحبتی‌اشد. باز احتشام السلطنه اظهار کردند که این تلگراف خوب است بشود. ولی خوب است فقط من و ممتاز الدوله که هر دو رئیس مجلس شورای ملی بوده‌ایم به شاه مخبره کنیم. گفته شد خوب است مخبر السلطنه هم چون فرمانفرمای آذربایجان بوده است امضا نمایند.

معاضد السلطنه پس از مراجعت از انگلستان به فکر می‌افتد که مرکزی برای قوای متشتت ملیون ایرانی که در اقطار و اکناف دنیا پراکنده شده بودند فراهم نماید و برای این منظور انتشار روزنامه‌ای را واجب می‌بیند و به همین نظر پس از مشورت با میرزا علی‌اکبر دهخدا شروع به کار می‌نمایند و تصمیم می‌گیرند که روزنامه صور اسرافیل را منتشر نمایند.

روزنامه صور اسرافیل در تاریخ مشروطیت ایران معروف تر از آن است که اینجا صحبت آن شود. همین قدر باید گفت که رواج این روزنامه، که صبح به چهار شاهی منتشر و عصر به چند تومان خرید و فروش می‌شد، در بیداری ذهن مردم تأثیر

فراوان داشت .

دهخدا نقل می کرد که در ادارۀ روزنامه که دو اطاق کوچک بیشتر نبود روزی نشسته بودم که پیرمرد پارچه فروشی برای خرید روزنامه آمد و يك عباسی روی میز میرزا جهانگیرخان گذاشت و يك شماره روزنامه خرید . من چون می دانستم که این پیرمرد هر روز با بار سنگین خود از پله های بالاخانه بالا می آمد دلم سوخت و گفتم شما زحمت نکشید . خود من روزنامه را پائین آورده به شما می دهم . پیرمرد با قیافه متأسری گفت « پس ثوابش چطور می شود . » دهخدا می گفت من هنوز نمی دانم آن پیرمرد چگونه فکرمی کرد و شاید می پنداشت که خرید صور اسرافیل از فرایض و واجبات است و مطالعه آن چون اقامه نماز ثوابی دارد .

نفوذ و تاثیر فراوان این روزنامه سبب شد که محمدعلی شاه نسبت به مدیر آن میرزا جهانگیرخان شیرازی و نویسنده آن میرزا علی اکبر خان دهخدا قزوینی کینه عجیبی در دل بگیرد . و تا فرصتی به دست آورد اولی را به وضع فجیعی کشت . ولی دهخدا را به دست نیاورد و او با تحصن در سفارت انگلیس از چنگال خون آلود محمد علی شاه جان به در برد . «عاصدا السلطنه تصمیم گرفته بود که روزنامه را به همان اسم صور اسرافیل منتشر کند و خواهیم گفت چگونه با مخالفت سیاسیون مبانه رو مواجه شد .

برای مرکز انتشار روزنامه ابتدا شهر پاریس را در نظر گرفتند . ولی روزی که به همراهی دهخدا به بیست و دو مطبعه پاریس که حروف فارسی (به اصطلاح اروپائیان حروف عربی داشتند مراجعه نمودند هیچیک حاضر به طبع روزنامه نشدند و علت آن این بود که صمدخان ممتاز السلطنه سفیر ایران در پاریس با مراجعه به ادارات دولتی فرانسه طوری ذهن فرانسویان را مشوب کرده و ایرانیان آزادیخواه را آنارشیبست جلوه داده بود که دوائر دولتی فرانسه به تمام مطابع دستور داده بودند که از چاپ نشریه متعلق به آنها خودداری کنند . این سنگ بزرگی بود که بدخواهی ممتاز السلطنه در جلو

پای ملیون انداخته بود. ولی هوش و سرعت انتقال يك ایرانی پاك و شريف این نقیصه را برطرف کرد بدین معنی که شیخ محمدخان (علامه محمد قزوینی) که در آن تاریخ در پاریس بود پیشنهاد نمود که چون دکتر جلیل خان (برادر دکتر خلیل خان اعلم الدولة ثقفی) کتابی چاپ می کند، قسمتهای مختلف روزنامه را به عنوان کتاب ایشان در همان مطبعه به چاپ برسانند. این راه عملی بود. چه صاحب مطبعه که فارسی نمی دانست ملتفت این تودستی و هوش ایرانیان نمی شد.

معاضد السلطنه مرکز کار روزنامه را به سویس، در شهر کوچکی به نام ایوردن^۱ منتقل کرد. چه با کیفیاتی که ذکر شد، پاریس را برای مرکز فعالیت های ایرانیان تندر و صلاح نمی دانست.

و علت این انتخاب این بود که وی چند وقت در آن شهر تمیز و بی سروصدا اقامت کرده بود و آن نقطه را بی مزاحم و بی دردسر را می دانست. بیه همین جهت، در هتل دولاپری^۱ همان جا که چند ماه محل سکونت اتابك بود، چند اطاق برای دهخدا و حاجی میر پنج برادر حکیم الملك و میرزا قاسم خان صور (همکار میرزا جهانگیر خان در صور اسرافیل) به روزی پنج فرانك سویس معادل ۱۱ قران ایران تهیه و سالونی که دهخدا مطالب را تهیه و به تدریج به پاریس بفرستد تا به همت و نظارت شیخ محمد خان، به اسم کتاب دکتر جلیل خان، به چاپ برسد. دهخدا نویسنده مقالات معروف «چرند و پرنده» صور اسرافیل از پاریس بنه سویس منتقل شده بود. باید دانست که مقالات چرند و پرنده وی العکس قراوانی در اروپا نموده بود و به طوری که وی خود می گفت آن مقالات در دو مجله عالم اسلامی و مجله دو دنیا ترجمه شده بود و در همان ایام اقامت در پاریس نیز روزنامه های لوزورنال و پتی ژورنال و اکسلیور از وی درخواست نوشتن «چرند و پرنده» را نموده بودند که در آن روز نامه ها ترجمه و طبع شود. اما معاضد السلطنه وی را از این کار باز داشت و به عنوان آن که این فعالیتها باید در روزنامه صور اسرافیل بشود وی به

سوئیس برود .

اما این که چرا در لندن روزنامه را منتشر نکردند شاید غیر از علتی که در سطور گذشته نوشته شد، عدم اطمینانی بود که آزادیخواهان ایران به دولت انگلستان داشتند. از مکتوبی که معاضد السلطنه نوشته و متن آن در دست است این مطلب به خوبی واضح می شود . ادوارد براون سعی داشت در این که مرکز روزنامه در لندن باشد و حتی در مکتوبی که بعد از انتشار صور اسرافیل به معاضد السلطنه فرستاده نوشته بود که :

«حقیقه جای افسوس است که مرکز صور اسرافیل را در اینجا قرار ندادند که این جا هم آزادی هست و اهمیتش هم بیشتر از سوئیس است که حالا ما به کلی محروم مانده ایم و کسی نیست که در صورت احتیاج بتوانیم از او استشاره کنیم.... می دانید که بودن جناب عالی و جناب سید تقی زاده در مجلسهای این جا چقدر تقویت می کرد. دیگر جناب عالی بهتر می دانید. ولی به نظر مخلص، قراردادن مرکز در ایوردون جای نأسف است مگر در صورتی که اینجا هم شخصی با کفایت شایسته اعتماد مقیم باشد .

«حالا میدان از برای میرزا آقای اصفهانی خالی مانده است . اگر چه، در ملامت نامه ای که اخیراً به مخلص نوشت گویا خیال داشت به پاریس برود. خواهش دارم سلام مخلص را به جمیع اشخاص وطن پرست که در ایوردون تشریف دارند برسانید ...»

با این اصرار پروفیسور براون، معاضد السلطنه ایوردون را ترجیح داد . چه از دولت انگلستان طین بود. اینست احساسات وی راجع به ایران و عقیده وی راجع به دولت انگلستان در مکتوبی که به تاریخ ۶ شهر ربیع الاول به رفقای خود در ایوردون نوشته است .^۱

۶- ربیع الاول ۱۳۲۷

قربان همه بروم. هر قومه شریفه پریروز زیارت شد و دیروز به واسطه یکشنبه که پست بسته است نتوانستم جواب عرض کنم. امروز صبح دوشنبه مشغول جواب نوشتن شدم.

برادران کار تبریز خیلی خراب است به طوری که ابدأ جای نیست (!) چند تلگراف از مخبر روزنامه دیلی نیوز از تبریز نوشته بود، دولت یعنی قشون وحشی عین الدوله شهر را قتل عام خواهند کرد. به هر قسم ممکن است جلوگیری بکنید. در لندن آنچه دست و پا کردیم به جایی نرسید. ناچار به اسلامبول تلگراف کردیم: ایرانی‌ها عموماً بروند به پارلمان عثمانی و از اعلیحضرت سلطان و سفرای خارجه درخواست نمایند که اهل تبریز قتل عام نشوند. جناب پرافسر برون هم رأساً تلگراف کرده بود به انجمن سعادت اسلامبول که چاره بکنید. خلاصه بعد از آن همه زحمت و خسارت جانی و مالی این طور زحمات به هدر خواهد رفت. بیچاره اهالی تبریز و بیچاره اشخاصی که در این مدت زحمت کشیدند، نمی‌دانم این ظلم‌های فاحش کی انتها خواهد داشت. بیچاره رفقای ما که از بلیه طهران خلاص شدند و آن جا چطور گرفتار شدند.

«باری به قدری دلم خون است که ابدأ حال حرف زدن و چیز نوشتن ندارم. خداوند انشاءالله تعالی انصاف بدهد به اشخاصی که اسم خودشان را ملت و دولت گذاشتند و خانه ما را خراب کردند. همه در جاهای راحت نشسته‌اند و مشغول عیش هستند و نمی‌دانند که برادران و خواهران ما چطور تشنه و گرسنه جان می‌دهند و هر قدر اصرار کردم حضرات بیایند نیامدند. سهل است حالا دیگر ممتاز الدوله جواب کاغذ بنده را هم نمی‌دهد. یک مسئله مهمی نوشته بودم تا حال جواب نداده و نخواهد داد. اگر ایشان آمده بودند باز شاید ممکن بود بتوانیم کاری بکنیم. هیچ

نمی دانم چه می نویسم و چه می کنم . خدا خانه انگلیس را خراب کند که ایران را او آتش زد و می زند و دهنش دست بر نمی دارد . تمام بدذاتی ها از انگلیس هاست . نمی دانید به چه بدذاتی ها کار می کنند . از يك طرف پول می فرستند به تبریز از طرف دیگر به عین الدوله خبر می دهند که فلان قدر پول با هست به تبریز می برند . بفرستید غارت کنید . در ظاهر نمی توانند به شاه بدهند در باطن این طور پول می دهند و به ظاهر اظهار همراهی با ملت می کنند و این خرهای احمق نمی فهمند تمام پلیتیک انگلیس و روس یکی است و محققاً قصدشان این است که استقلال ایران را از میان ببرند . این فقره را مسلم بدانید که این فقره به ایرانی ها اشتیاق است که انگلیس میل ندارد روس داخل شود . انگلیس نهایت همراهی را به روس می کند که داخل شود . افسوس که صدای من به جایی نمی رسد و کسی گوش نمی دهد . خدا خودش جزای اعمال آنها را بدهد .

باری سواد کاغذ را که خواسته بودید فرستادم . میرزا محمد علی خان (همان است که به نام تربیت معروف بود و در جزو فضیای ایران شمرده می شد) به بنده هم نوشته بود که رفته است .

در تغلیس صادق اف (عضو کمیته باکو که به تقی زاده تلگرافی در خصوص آمدن به تبریز کرد و قبلاً ذکر شد) و چهار نفر دیگر از تجار ایران را روسها گرفته حبس کردند . خواستم پروتست نمایم هیچ کدام از روزنامه ها قبول نکردند . در خصوص ایران هر قدر سعی کردیم در روزنامه ها چیزی بنویسم ممکن نشد . بعد معلوم شد از وزارت خارجه سپرده اند در باب ایران دنبال نکنید . این روزنامه های لیبرال هم همه قبول کردند و مثل عید در مقابل احکام وزارت خارجه مطیع هستند . این ملت متمدن آزادست و حامی انسانیت . از يك طرف بقدری اظهار انسانیت می کنند

که می گویند اسب روزی هشت ساعت بیشتر نباید کار بکند . از طرف دیگر سیصد هزار نفوس محترمهٔ انسان را قطعه قطعه می کنند. ایشان ایستاده تماشا می کنند و می خندند . ای خدا ، ای هر چیزی که هستی این چه اوضاعی است ؟!»

مطالب این نامه که از لحن آن و از خط نویسنده اش معلوم می شود که در عین شدت تأثر و احساسات انسانی و وطنی نوشته شده ممکن است در بعضی موارد از جادهٔ منطقی منحرف شده و عنان قلم به دست احساسات افتاده باشد. (مثلاً در مورد پول فرستادن و خبر دادن به عین الدوله) اما نویسندهٔ آن در مورد سیاست دولت انگلیس در آن روزگار اشتباه نکرده . چه سر ادوارد گری وزیر امور خارجهٔ انگلستان با عقد قرارداد ۱۹۰۷ ، برای آسودگی خیال دولت خود در آسیا و فرصت داشتن برای مقابله با آلمان دست روسها را نسبت در اقداماتی در منطقهٔ نفوذ خود باز گذاشته بود . حتی وقتی که نمایندهٔ روس به میرزا حسن خان مشیرالدوله وزیر خارجه ایران تهدیداتی نمود و روش مجلس را در تندروی نسبت به شاه موجب دخالت قوای خارجی دانست ، شارژ دافردولت انگلیس در طهران نیز اظهارات وی را تصدیق نمود . در انگلستان هم چنانکه در مقالهٔ گذشته ذکر شد مخالفین قرارداد زیاد بودند. ولی به هر حال آن سیاست مورد تصدیق پارلمان انگلیس قرار گرفته بود. در مکتوب دیگری که بهر وفور براون به معاضد السلطنه نوشته از این وضع اظهار گله می کند:

«... اینجا دوسه تا از مدیر های روزنامه ها خصوصاً مدیر دلی نیوز و منچستر گاردیان خیلی همت می کنند و تقریباً هر روز حمایتی از مشروطه خواهان و مرهتی از روس منحوس و دوستان و همداستانان آنها می کنند . ولی حقیقت آنست که سر - ادوارد گری وزیر امور خارجهٔ حالی به کلی مفتون روس شده است و به هیچ وجه اعتماد را نشاید .»

در همین مکتوب ، براون باز از اظهار تحیر خواهی دریغ نکرده راه چاره ای می اندیشد که : «بلك چیزی هست و آن این است که خیلی طالب دوستی با عثمانی-

هاست (مقصود سرادوردگری است) و هرگاه آنها (شمانبها) او را بفهمانند که مداخله روس در آذربایجان باعث ناخشنودی آنها خواهد شد شاید که مؤثر افتد . یعنی به نظر مخلص ، اسلامبول از نقطه های خیلی مهم است و امیدوارم که در آن جا نمایندگان ملت که حقیقه کافی باشند دارند که هیچ نقطه عالم بیشتر اهمیت ندارد . آنگاه دوباره رشته سخن را به روزنامه کشیده ، می نویسد :

«افسوس می خورم که جائی مثل ایوردون مرکز خود را قرار داده اید که از آنجا نه امید خیر نه ترك شر باشد. این جا هم چنان که عرض کردم کسی نیست از ایرانیها مگر اهل سفارت و شیخ حسن تبریزی که در کمبریج تشریف دارد و سابقاً خیلی خوب بود. ولی از آن روز که به ملاقات میرزا آقای اصفهانی مبتلا شد بک حالت یاس و ناامیدی بهم رسانیده است که و رای فهم است .»

انتشار صور اسرافیل در ایوردون و تجدید حملات سخت و تند به شاه ، چه در پاریس چه در طهران ، ایرانیانی را که هنوز امیدوار بودند با محمدعلی شاه کنار بیایند یا آنان که وزارت و سفارت را بر اصلاح حال مردم ترجیح می دادند و اداسیت تا بدین کار اعتراض کنند و حتی اگر بتوانند مانع از انتشار آن شوند . چه روزنامه صور - اسرافیل در اندک مدتی انتشار فراوان یافت و ایرانیان از اطراف دنیا با این روزنامه مربوط شدند و سبک صور اسرافیل سوئیس همان بود که در زمان جهانگیر خان بود و دهخدا به تنهایی تمام مطالب روزنامه را تهیه می نمود و مقالات چرند و پرند را نیز کمافی السابق به نام دخو می نوشت . در کاغذ هائی که مردم به معاضد السلطنه نوشته اند ، بسیاری از کسانی که دهخدا را نمی شناختند غائبانه از «دخو» اظهار امتنان و قدردانی نموده اند .

برای این که اقدامات و نظریات معاضد السلطنه و دیگر آزادی خواهان روشن شود به نقل نامهائی از معاضد السلطنه به دهخدا و سایر ایرانیان مقیم اروپا می پردازیم . این نامه ها را در آن روزگار که این کتاب به صورت مقالاتی در اطلاعات ماهیانه چاپ

می‌شد جناب آقای دکتر حسین پرنیا پسر معاضد السلطنه در اختیار این جانب قرار دادند. در آن روزگار به تاریخ ۱۳۰۴/۱۲/۲۷ از ایشان تشکر کردم و اکنون باز هم يك بار ديگر از آن همه لطف و گشاده دستی ایشان صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم.

پاریس ۲ ژانویه ۱۹۰۹

قربان همه بروم ... دیروز عصر جنابان علاءالدوله، احتشام السلطنه، مخبر السلطنه، ممتازالدوله، دبیر الملک، معتمد خاقان، سردار اسعد، امیر اعظم (ایسن شخص پسر امیرخان سردار ملقب به آقاوجیه سپهسالار و جوانی لوطی‌منش و فاسد بود که خود را در جرگه آزادیخواهان وارد کرد. در فساد اخلاق و هتاکی به ناموس مردم شهرت داشت. در مشروطه ثانی به معاونت سپه‌دار اعظم وزیر جنگ رسید) و این بنده در منزل علاءالدوله جمع شدند و مذاکرات زیاد کردند که تفصیل آن را حضوراً باید عرض کنم و راپرت خود را به اداره محترم بدهم.

عجالة مختصر این است که اولاً حضرات پارسی‌ها خیلی اضطراب از رفتن ما به ایوردن کرده‌اند و همین طور در طهران و گویا مخبر السلطنه را مأمور کرده‌اند که حضرات همه را جمع کنند و صحبتی بکنند و اولاً اگر بتوانند مانع شوند که روزنامه صور اسرافیل چاپ و منتشر شود و اگر نتوانستند اقلاً اسم و شکل آن را تغییر بدهند یا این که خودشان را داخل در حوزة ما بکنند و از خیالات ما مسبوق بشوند. در مسأله روزنامه آنچه مذاکره کردند جواب دادم گذشته است. ما حروف وارد کردیم و کار از این چیزها گذشته است و اگر يك دنیا زیور و شود، ما این روزنامه را به اسم و یاد نگار شهدای راه حریت و آزادی چاپ خواهیم کرد. در اسم و شکل هم گفتیم محال است. باید همین شکل باشد. از این فقره مأیوس شدند. حالا امروز عصر باز در منزل سردار اسعد جمع خواهند شد. امروز بنده آب پاکی روی دستشان می‌ریزم که بروند آسوده شوند.

اما در مسأله اتحاد و این که آنها می خواهند يك مجمع عمومی داشته باشند بنده خواهم گفت ماقبل از شما این کار را کرده ایم و راحتی است رفته ایم. هر يك از شما ها که واقعاً خیال کار کردن برای ملت دارد بیاید کار بکند. ما هم با او مساعدت می کنیم. هر روز مانمی توانیم تغییر منزل و مکان بدهیم و پروگرام خود را عوض کنیم. هر کس با پروگرام ما حاضر است کار کند بیاید. بعد از امتحانات او را قبول می کنیم و کار را بدین جا ختم خواهیم کرد و دیگر به مجلس آنها حاضر نخواهم شد. همین قدر بدانید که از اجتماع این چند نفر دولت بی اندازه مضطرب است. باید با کمال استحکام نشست و کار کرد...»

در همین مکتوب نام چند نفر از آزادیخواهان واقعی و ملیون حقیقی ایران آمده که ذکر آن را بی مناسبت نمی دانم بدین ترتیب:

«بنده همین که نمره اول از چاپ بیرون آمد فوراً حرکت می کنم و می آیم. جناب آقای حسین آقا آنجا تشریف داشته باشند (تصور می رود مقصود حسین آقا پرویز باشد) از قرار کاغذی که از اسلامبول رسیده گویا جناب آقای آقا سید محمد رضا (مساوات) و جناب آقای آقا سید عبدالرحیم (خلخال) و جناب آقای آقا سید جلیل (آقا سید جلیل اردبیلی) هر سه نفر از ایران به سلامت خارج شدند و همین چندروزه وارد اسلامبول می شوند. امروز می نویسم که به هر شکل است جناب آقای آقا سید محمد رضا به ایوردن تشریف بیاورند که همه باهم باشیم و جمعمان جمع شود، به کوری چشم منافقین. عجله بیش از تصدیع نمی دهم. مذاکرات مجلس امروز را فردا صبح عرض می کنم»

ابوالحسن

آقا سید محمد رضا ی شیرازی پس از توپ بستن مجلس متواری و مخفی بود تا این که با هزار زحمت خود را به تبریز انداخت و در آنجا روزنامه مساوات را مجدداً منتشر نمود. و شرح جنگ های تبریز را در روزنامه خود به تفصیل و گاهی به اغراق

می نوشت . اما این خبر که به پاریس رسیده بود صحیح نبود و مساوات قصد خروج از ایران را نداشت . معاضد السلطنه خیلی مایل بود که وی را به سویس ببرد تا گذشته از حشرونشربا او ، وی درچیدن حروف روزنامه آزادیخواهان را کمک کند . چه نوشتن روزنامه در سویس و چاپ شدن آن با هزارناز و نخوت دکتر جلیل خان در پاریس بسیار اشکال داشت . به خصوص که رفت و آمد دائمی بین ایوردون و پاریس مستلزم خرج هنگفتی بود . نظر معاضد السلطنه این بود که از مطابع باکو و تفلیس مقداری حروف فارسی وارد کند و سپس کمی را نیز از باکو برای چیدن حروف به ایوردون بیاورد تا در همان جا مطالب حروفچینی شده ، پس از بستن صفحات در یکی از مطابع سویس به چاپ برسد . مساوات به مناسبت داشتن روزنامه با حروفچینی آشنا و به همین جهت وجود او برای ایرانیان مغتنم بود . اما مساوات از ایران خارج نشد و منظور معاضد السلطنه عملی نگردید و با این که مقداری حروف تهیه و وارد شده بود حروفچینی گیر نیامد . به خصوص که عمر روزنامه خیلی کوتاه بود و بیش از سه شماره انتشار نیافت .

در جواب مکتوبی که ذکر شد ، دهخدا نامه ای به معاضد السلطنه می نویسد و در آن با لحن نسبتاً ملامت آمیزی به دوست و همفکر خود خطاب می کند که :

« آقای عزیز من ، آن قدر که در طهران در انجمن ها و مجامع گوش به این حرف های بی نتیجه دادید بس نشد ! چرا باید وقت را تلف کرد که مخیر السلطنه چه می گوید یا احتشام السلطنه چه می فرماید . کار ما معین است . باید رشته خودمان را بگیریم و برویم . اگر به مقصود رسیدیم چه بهتر و گرنه پیش وجدان و انسانیت خجل نیستیم که عمر را به مذاکرات بیهوده و دفع الوقت تلف کرده ایم ..

درباب خبر سلامتی حضرت آقای آقا سید محمدرضا به جنابعالی تبریک می گویم و امیدوارم به مقصد خودتان (درباب آوردن ایشان باین جا) به زودی نائل بشوید . خدمت جناب آقای سید محمد سلام مرا ابلاغ فرمائید . بی نهایت از مرده

تشریف فرمائی ایشان خوشوقت شدم، وجود ایشان کیه باست، نه تنها به درد حروف چینی می خورد، برای هر دردی دوا هستند. البته البته مغتتم بشمارید و نگذارید از دست بروند.

زیاده قربانت علی اکبر دهخدا

باهمه فعالیت معاضد السلطنه در پاریس، کار روزنامه به کندی پیش می رفت. گاهی دکتر جلیل خان مانع چاپ می شد و گاهی چاپخانه پول زیادی مطالبه می نمود. در بک مکتوب معاضد السلطنه چنین ذکر شده:

عقیده جناب عالی صحیح است، ما باید با مردمان فعله و عمله و مزدور کار بکنیم. اشخاصی که خیال صدارت و وزارت دارند ممکن نیست با ما هم مسلک بشوند و یا نیت خالص کار بکنند. اما در باب روزنامه، امروز جناب آقای شیخ محمد خان به - اتفاق دکتر جلیل خان رفتند مطبوعه ای که دکتر جلیل خان کتابچه خود را چاپ کرده است ملاقات نمایند و بلکه بتوانند با او قراری بدهند که این دو نمره را آنجا چاپ نمایند؛ عصری جواب خواهند آورد. اگر قبول نکرد، خیال دارم حرکت نمایم بیایم ایوردون و منتظر حروف چینی بشوم که از باد کوبه نوشته اند خواهند فرستاد و اگر قبول کرد باز چند روزی می مانم تا نمره اول چاپ شود و آن وقت حرکت نمایم. نمی دانم چرا ترتیب کار ما این طور پیچ می خورد؛ بیچاره جناب شیخ محمد خان خیلی زحمت کشید و می کشد که انشاء الله تعالی این روزنامه چاپ شود... تا حال چهار دفعه از مقام سلطنت تلگراف رسیده که چرا از فلانی ما جلو گیری نمی کنید. اینها در سویس چه می کنند. چرا مانع نشده اید. خیلی مضطرب شده اند.

در مکتوب دیگری به تاریخ ۱۹ شهر ذی الحجه ۱۳۲۶ نوشته اند:

«قربان همه بروم. مژده می دهم که کار روزنامه خوب شد و شروع به کار شد. یعنی باید از دکتر جلیل خان ممنون و متشکر شد. زیرا مطبوعه در اجاره ایشان بود و می بایست کار ایشان را قبول کند و دیگری حق نداشت کار قبول نماید. ولی

این کار را دکتر به اسم کار خود دادند و انشاءالله تعالی تا ناهفت روز دیگر امیدوارم نمره اول بیرون بیاید. خاطر همه آسوده باشد که انشاءالله تعالی بعد از این آسان خواهد بود...»

هرچند در این مکتوب وعده به هفت روز دیگر داده شده ولی انتشار شماره اول صور اسرافیل در غره محرم ۱۳۲۷ هجری قمری صورت گرفت. شکل کلیشه و سادگی متن مکتوبات در آن روزها در میان مردم بسیار رایج بود. کلمات آدرس ابوردون - سویس گذاشته شده بود.

انتشار روزنامه سروصدای زیادی کرد. به زودی هر نسخه از آن به گوشه‌ای از دنیا رفت و مرکز صور اسرافیل مرکز مراجعات ایرانیان مشروطه طلب شد. در جزء مجامع متعدد مشروطه خواه، مجمع معروف «انجمن سعادت» اسلامبول و انجمن اخوت بغداد نیز با صور اسرافیل مربوط شدند و انجمن سعادت که تنها وسیله انتشار اخبار ایران به دنیا بود، اخبار ایران را به صور اسرافیل می‌رسانید.

از روزنامه‌های عمده فارسی نیز سه روزنامه حبل‌المتین چاپ کلکته و روزنامه چهره‌نما در قاهره و روزنامه مساوات منتشر در تبریز با صور اسرافیل مربوط شدند و آزادیخواهان ایرانی از مسکو تا آمریکا چشم امید به این روزنامه دوختند. به زودی جمعی به عنوان تشویق و شکرگزاری و مساعدت معنوی و جمعی به صورت اعتراض با دفتر صور اسرافیل باب مکاتبات را باز نمودند. ما از بیان این مکاتبات تنها به نقل عقیده پروفیسور براون که علاقه خاصی به ایرانیان و نهضت مشروطه طلبی آنان داشت می‌پردازیم. چه بیان وی از روی کمال خلوص عقیده و دلسوزی بود. هر چند که مانند هر انگلیسی جنبه احتیاط را از نظر دور نداشته است. پروفیسور براون عقیده خود را درباره روزنامه در مکتوبی نسبتاً مفصل نوشته و چون این مکتوب از جهت اشمال بر مطالبی جالب توجه در باب تاریخ مشروطیت بسیار مهم است، به نقل تمام مطالب و عبارات آن می‌پردازم. اینک مکتوب :

چهارشنبه ۱۰ فوریه ۱۹۰۹

به عرض حضور مکارم ظهور حضرت عالی می‌رساند. امروز به زیارت رقیمة شریفه مشرف و فائز گردیدم. از این که رساله مخلص در ترجمه ارکان مشروطیت^۱ و حسب حال ایران در این ستوات اخیر رسیده بود و مظهر و مستحسن آن دوست مکرم گردیده خیلی خوشحال گردیدم. ان شاء الله فردا کتاب آن تمام می‌شود و به همه روزنامه‌های این جا خواهم فرستاد و به اشخاصی که درد ایران در دل دارند هر چه بخواهید هم فرستاده خواهد شد و مخصوصاً خواهش دارم از جمیع حضرات که اطلاع بدین امور دارند که هر چه غلط یا نقصان در این رساله بینند به مخلص معلوم گردانند که تاریخی مفصلتر از این می‌نویسم و می‌خواهم به قدری که از برای انسان ممکن باشد کامل و صحیح و عاری از خطایا و غلطات باشد. پس هر تصحیحی و اصلاحی و هر جور حواشی و تعلیقات و اصلاحات جدید فوق‌الغایه مقبول و مشکور خواهد بود.

باری تا به حال نه جناب ممتازالدوله نه کسی دیگر بغیر از جناب سردار اسعد بختیاری نیامده است و ایشان همین دو روز اینجا تشریف داشتند و دو ساعت در کمبریج سرفراز مخلص شدند و خیلی از ملاقات ایشان خوشحال شدم و از قرار مفهوم ایشان به وزارت امور خارجه رفتند. سر چارلس هاردنگ را ملاقات فرمودند و جواب های شافی در عدم مداخله انگلیس در ایران از مومی‌الیه گرفتند.

مستر لینچ (رئیس کمیته ایرانی «پرشیا کمیته») مدت سه هفته در خارج بود و در پاریس همه حضرات را دید و با علاءالملک^۲ ملاقات کرد و از قراری که مستر

۱- متصود کتاب «شرح مختصر حوادث کنونی ایران» است :

A. Brief Narrative of Recent Events in Persia

۲- میرزا محمودخان علاءالملک تبریزی نماینده فوق‌العاده محمدعلی‌شاه.

گرتین صاحب اداره منچستر گاردین و سکرتر کومیتة ما می گفت خیلی خوشنود برگشته است و کمال اعتماد بر یگانگی و یک دلی ایرانی های پاریس خصوصاً بختیارها دارد و از وزارت خارجه اینجا هم امید دارد که کم کم مطلب را می فهمند. ولی تا بحال لینچ را ندیده ام. ولی ان شاء الله دوشنبه آینده او را خواهم دید و کومیتة قبل از افتتاح پارلمان منعقد می شود.

امروز یک خبر موحشی رسیده است. ولی از طرف روتر و از راه بطرز بورخ و تا به حال هیچ دلیلی بر حقیقت آن نرسیده و آن این است که مستبدین بیشتر تبریز را فرا گرفته اند و ملیتها را شکست فاحشی داده. ولی مشکل می دانم این خبر صحیح باشد. والا مخبر ما که در تبریز است البته خبر می فرستاد.

ان شاء الله مثل بعضی تلگرافات روتر، که پیش ازین رسیده است، دروغ باشد.

درباره صور اسرافیل رأی مخلص را جو یا شده بودید. به نظر مخلص این طور سخت نوشتن در خصوص شاه در احوال حاضره فائده ندارد و سبب مضرت باشد. هر چه می گویند راست است. ولی گفتن هر حقیقت مصلحت نباشد و می ترسم که این نسخه در دست بعضی از دربارها بیفتد و آنها به شاه نشان بدهند و بگویند که مشروطه خواهان راضی نمی شوند الا به قلع و قمع شما. پس محال است با ایشان فکر مصلحه بکنید. و باید آنها را دشمن جانی خود بدانید و هیچ مسامحه نکنید این است فکر مخلص به طریق اجمال. خدا کند که این نسخه صور اسرافیل با وجود حسن نیت مؤلف ثمره تلخ ندهد.

مطلب دیگر این است که درین اواخر شخصی مشروطه خواه میرزا شیخ علی نام در بطرز بورخ و مسکو خوب حمایتی از مشروطیت ایران می کرد و، از قراری که یکی از مخبرهای روزنامه های انگلیس محرمانه به مخلص نوشته بود، نطفهای او اثر خوبی کرده. حالا همان شخصی که حقیقه دوست ایران است تلگراف کرده است که حکومت روس می گوید این شخص که به قول خودش مجتهد و از کربلا

و نجف آمده بود، آدم بی سروپائیت لئکرانی و از تبعه روس و شانی و مقامی ندارد و از پیش خودش حرف می زند و از مخلص حقیقت حال را استفسار نموده است . با شیخ حسن مشورت کرده به نجف اشرف تلگراف کردیم . ولی تا به حال جواب نیامده . هر گاه جناب عالی اطلاع داشته باشید، خواهش داریم بفرستید که هر گاه روسها دروغ می گویند بتوانم تکذیب نمایم .

حالا بساید این عریضه را به اتمام برسانم. خیلی سلام به جمیع دوستان برسانید. باقی السلام والاخلاص . مخلص حقیقی ادوارد براون -

صو را سرافیل سه شماره بیشتر دوام نکرد. چه تمام مخارج طبع و انتشار آن به اضافه مخارج رفت و آمد بین ایوردون و پاریس با معاضد السلطنه بود و چنان که گفتیم خرج رفقای خود یعنی دهخدا و موسی خان میرپنج و حسین آقا (پرویز) را نیز می پرداخت. به خصوص که مخارج بیماری میرزا قاسم خان هم که در ایوردون به شدت مریض شده بود و بالاخره برای معالجه به زوریک رفت از طرف معاضد السلطنه پرداخته می شد. از این جمع گویا تنها دهخدا سیصد تومان از هنگام ورود به فرنگستان پول داشت و آن هم وجهی بود که به وساطت اولیای سفارت انگلیس از طرف محمدعلی شاه به متحصنین پرداخته شده بود. مجموعاً محمدعلی شاه پس از مذاکرات مفصل و چانه زدن ها برای شش نفر تبعید شدگان به فرنگک نهصد تومان پرداخت. تقی زاده به هیچ وجه نپذیرفت. معاضد السلطنه هم نپذیرفت. ولی چون در طی خدمات دولتی خود به تدریج مبلغ دوست تومان از دولت طلبکار شده بود این وجه را مطالبه کرد و محمدعلی شاه هم آنرا پرداخت و معاضد السلطنه به همین قدر اکتفا کرد. از تقسیم آن پول دهخدا را ۳۰۰ تومان سهم افتاد و او با همان سرمایه به اروپا رفت. اما سایر رفقای ایشان مثل حاجی موسی خان میرپنج و میرزا قاسم خان و حسین آقا با خود پولی فراوان نداشتند و چندان بود که در همان روز های اول به اتمام رسیده بود. معاضد السلطنه با توجه کامل به وضع دوستان خود



هرگز نگذاشت که از لحاظ وجه در تنگدستی بمانند و در حدود چهار ماه، که رفقای خود را در ابوردون برای انتشار صوراسرافیل جمع کرده بود، کلیه مخارج مهمانخانه را به عهده گرفت .

به هر حال با این مخارج پول وی به اتمام رسید و به قول دهخدا، چون ایرانیان کمتر حاضر به پرداخت وجه اشتراك و پرداخت حساب فروش روزنامهها هستند، هر شماره صوراسرافیل مبلغ فراوانی ضرر می داد، چه نه کسی بابت اشتراك پولی می داد و نه از تك فروشی های آن حسابی برمی گشت و کسی هم از ایرانیان ثروتمند به این اداره روزنامه کمکی نکرد . این وضع سبب شد که ذخیره مادی به اتمام برسد و بر اثر همین علت روزنامه صوراسرافیل پس از سه شماره که نمره اول در غرة محرم ۱۳۲۷ و شماره آخری یعنی سوم، در ۱۵ صفر ۱۳۲۷ منتشر شد تعطیل شد و اعضاء آن پراکنده شدند. دهخدا به طرف اسلامبول حرکت کرد و قبل از او میرزا قاسم خان به علت کسالت ممتد و عدم اطلاع از خانواده خود به طرف باکو روانه شده بود و چندی بعد معاضد السلطنه نیز به اسلامبول وارد شد و در جزو اعضاء انجمن سعادت درآمد .

در انجمن سعادت، دهخدا و معاضد السلطنه و شیخ اسدالله ممقانی به سمت نماینده علمای نجف و میرزا ابراهیم قسی و عدّه دیگری از ملیون عضویت داشتند و این انجمن با انتشار اخبار تبریز و شرح فداکاری ایرانیان و اطلاع دادن به مردم تبریز که از سایر نقاط کشور منقطع شده بودند، به وسیله تلگراف خدمات فراوانی کرد. شدت محاصره و عدم اطلاع مردم تبریز از اخبار داخله ایران به اندازه ای بود که چنانکه ذکر شد خبر فتح اصفهان را، به دست بختیاربهای طرفدار علیقلی خان سردار - اسعد، از مجرای تلگراف انجمن سعادت اسلامبول دانستند.



کابینه ناصر الملک

(به کفالت سعدالدوله)

اوضاع جنگ تبریز و فشار دولت روس و انگلیس برای اعاده مشروطیت و صدور فرمان انتخابات محمدعلی شاه را مجبور کرد که برای تهیه مقدمات این کار و دلجوئی عناصر آزادیخواه کابینه مشیرالسلطنه را معزول نماید و کابینه‌ای به ریاست ناصر الملک روی کار آورد. ولی ناصر الملک که در آن هنگام در اروپا بود، چون اطمینان به قول و فعل شاه نداشت از مراجعت ابا نمود. و میرزا جوادخان سعدالدوله وزیر خارجه به کفالت ریاست وزراء منصوب شد. هیئت دولت عبارت بود از: عبدالحسین میرزا فرمان فرما و وزیر داخله، سعدالدوله وزیر خارجه، مستوفی-الممالک وزیر جنگ، حاجی میرزا عبداللهخان قراقرلو امیرنظام وزیر مالیه و مشیرالدوله وزیر عدلیه، مؤتمن الملک وزیر معارف، حسینقلی خان مخبرالدوله وزیر پست و تلگراف، میرزا نظام مهندس الممالک وزیر فواید عامه.

سعدالدوله را کم و بیش همه می‌شناسند. وی از کسانی است که در سال ۱۲۸۸ به تفلیس برای تحصیل رفته و بعد در تلگرافخانه مشغول شده و سپس به وزارت تجارت رسیده بود. وی ابتدا علی‌رغم عین‌الدوله به خشونت رفتار علاءالدوله در مورد چوب بستن تجار اعتراض کرد و عین‌الدوله هم او را گرفته به یزد تبعید نمود.

پس از اعلان مشروطه و شروع انتخابات وی به طهران آمده جزو وکلای اعیان وارد مجلس شد. اما تکبر و نخوت بی‌اندازه وی را طوری جسور و گستاخ نموده بود که در مجلس هم رعایت نظامات را نکرده و گوش به اخطار و تذکار سایرین نمی‌داد. مثلا روزی به‌عنوان این‌که ناصرالدین شاه نامه‌ای در خمواب بندو داده کاغذی از جیب در آورده به یکی از تماشاچیان داد تا بخواند و هرچه رئیس و وکلا اصرار کردند که بر طبق نظامنامه به توسط منشی‌های مجلس قرائت شود گوش نداد.

محور صحبت وی در مجلس یکی مخالفت با مرتضی قلی خان صنیع‌الدوله رئیس مجلس بود دیگر دشمنی با بلژیکی‌ها مستخدمین گمرک و این دو موضوع هر یک علنی خاص و مفصل دارد که اینجا مجال ذکر آن نیست.

بالاخره سعدالدوله از مجلس به‌عنوان تعرض‌کننده‌گیری کرده به دربار نزدیک شد و مردم که فهمیدند که بیهوده روزی او را ابوالمله خوانده بودند، همه جا وی را از جمله محرکین محمد علی شاه به بد رفتاری یا مجلس می‌شمردند و مجلسیان نیز او را در عداد امیر بهادر و شاپشال و مجلل‌السلطان آورده عزل و طردش را از مجلس می‌خواستند و همان‌گاه که امیر بهادر به سفارت روسیه تزاری ملتجی شد وی نیز به سفارت هلند پناه برد.

پیش از بمباران مجلس و روی کار آمدن مستبدین، وی به وزارت خارجه رسید و از ابتدای کار مواجه با اعتصاب دسته‌جمعی اعضاء وزارت خارجه گردید. وی در این کابینه در غیاب ناصرالملک کفالت ریاست وزرا هم داشت

این کابینه مصادف شد با ختم جنگ‌های تبریز و ورود قشون روس به آنجا و حرکت قوای ملیون از گیلان و اصفهان به منظور تصرف پایتخت.

اما ختم جنگ‌های تبریز به طوری که کم و بیش اطلاع دارند بر اثر وخامت وضع شهر بود و کمبایی آذوقه که معلول محاصره شدید و بسته شدن راه‌های تبریز از

طرف قوای دولتی بود. لذا قونسولگری روس بر جان اتباع خود فرسید. چه بیم آن می‌رفت که نهالی گرسنه شهر برای فراهم آوردن لقمه‌ای نان به خانه های اتباع روس بریزند. قونسول روس به انجمن اطلاع داد که در هر صورت، ادامه وضع فعلی به ورود قشون روس منجر خواهد شد. انجمن نیز که مرعوب ستارخان و باقرخان بود چندان این دستور را جدی تلقی نکرد تا اینکه قشون روس وارد شد و راه جلقا را علی‌رغم عمال محمدعلی شاه باز کردند.

در این موقع در طهران نیز سفراء فشار آورده شاه قاجار را مجبور به صدور فرمان انتخابات نمودند و چون تهیه قانون انتخابات بدون وجود مجلس صورتی قانونی نداشت قرار به مراجعه به آراء عمومی شد و از کلیه انجمنهای ایالتی کسب تکلیف کردند. کلیه انجمنها انجمن ایالتی تبریز را وکیل قرار دادند و انجمن تبریز مدتی نزدیک به یک ماه با تلگراف حضوری بر سر جرح و تعدیل مواد نظامنامه کشمکش نمود تا بالاخره قانون انتخابات صادر و اعلان مشروطه ثانی منتشر شد. نمایندگان شاه عبارت بودند از مستشار السلطنه و میرزا حسین خان مؤتمن الملک و میرزا صادق خان مستشار الدوله و علاء الملک و میرزا ابوالفتح خان حشمة الدوله. مقارن همین اوقات در اصفهان و گیلان نیروی ملیون و آزادیخواهان تشکیل شده بود و سرکردگی قوای گیلان را عبدالحسین خان سردار محیی و میرزا حسین خان کسمائی و میرزا کریم خان رشتی و پانوف بلغاری به عهده داشتند و ایشان فرماندهی کل خود را به محمد ولی خان تنکابنی سپهدار اعظم سپرده بودند. باید به خاطر آورد که سپهدار همان کسی است که محمد علی شاه او را برای فتح تبریز فرستاده بود. ولی او چون فتح تبریز را مشکل و قلع و قمع ستارخان و مجاهدانش را محال و خلاصه هوارا پس دید، به املاک خود در تنکابن آمد و به فکر مخالفت با شاه قاجار و موافقت با اصول جدید افتاد.

پانوف بلغاری از مخالفین رژیم تزاری روسی و از لیبرالها بود و شخصاً

مخبری دو روزنامه مهم رچ (درپترزبورغ) و روسکویه سلوو (مسکو) را داشت. وی بر اثر افکار ضد استبدادی از طرف ایران اخراج شد و به روسیه آمد و به همراهی شیخ عبدالعلی موید بیدگلی که به نام شیخ علی به نمایندگی علمای نجف به روسیه رفته بود بدان کشور رفت. پانوف اصلاً از اهالی بلغارستان و صاحب منصب قشون بود. پس از مدتی اقامت در مسکو، از آنجا به طرف کیف رفته و بیخبر یکباره در رشت سردر آورده رئیس انقلابیون (رولوسیونر) های آن ناحیه شد. اصفهان هم که تحت حکومت نفل السلطان بود به توسط ایل بختیاری به ریاست نجفقلی خان صمصام السلطنه و حاجی علی قلی خان سردار اسعد فتح شد و قوای مشکله جنوب و شمال به طرف طهران برای تصرف پایتخت عزیمت نموده در رباط کریم شهریار به یکدیگر رسیدند و به شرحی که تفصیل آن خواهد آمد، در روز ۲۷ جمادی الثانیه ۱۳۲۷ وارد طهران شدند.

کابینه سپهدار اعظم

محمد علی شاه به سفارت روس متحصن شد و دولت روس و انگلیس، با افراشتن بیرق کشورهای خود بر بالای محل اقامت شاه قاجار، حمایت خود را نسبت به وی ابراز داشتند.

شب آن روز مجلس عالی ملی تشکیل شد و محمد علی شاه را از سلطنت خلع و پسرش احمد شاه ۱۲ ساله را به عنوان سلطنت اعلام کرد و چون شاه جدید به سن رشد نرسیده بود، اعضای مجلس عالی علیرضاخان عضدالملک ایلخانی قاجار را به نیابت سلطنت انتخاب کردند و کابینه ای تشکیل شد بدین ترتیب :

سپهدار اعظم محمد ولی خان وزیر جنگ
حاجی علی قلی خان سردار اسعد وزیر داخله
ابوالقاسم خان ناصر الملک وزیر خارجه
عبدالحسین میرزا فرمانفرما وزیر عدلیه
میرزا حسن خان مستوفی الممالک وزیر مالیه
مرتضی قلی خان صنیع الدوله وزیر علوم
مفروز میرزا موثق الدوله وزیر دربار

فتح‌الله خان سردار منصور وزیر پست و تلگراف

ریاست‌نظمیه طهران به پیرم‌خان ارمنی واگذار گردید و او که از ارامنه شجاع بود، ابتدا در رشت کارخانه آجرریزی داشت و در فتح طهران و جنگ با دامک دخالت مؤثری کرد. مخیر السلطنه هم به حکومت آذربایجان و نجفقلی خان صمصام السلطنه به حکومت اصفهان انتخاب شدند.

سعدالدوله و حسینقلی خان مخیرالدوله به سفارت انگلیس پناهنده شدند. ولی پس از اطمینان از این که جانشان در خطر نیست از تحصن خارج شدند و سعدالدوله بعد خود را تحت الحمايه روس قرارداد.

بدیهی است که وظیفه اولین کابینه ملی تصفیه دوائر دولتی و ادارات و به‌طور کلی تمام قسمت مملکت از عناصر ارتجاعی و مستبد بود. به همین جهت علینقی‌خان تبریزی مفاخر الملک را که عنصری پست و ارتجاعی و جاهل و از مشوقین محمدعلی شاه به استبداد و فشار بود دستگیر و پس از محاکمه در باغ شاه تیرباران نمودند.

دیگر از کسانی که به دست آزادیخواهان افتادند شیخ فضل‌الله نوری فقیه معروف و مستبد مشهور بود.

این مرد در ابتدای کار با سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانسی تا اندازه‌ای همراهی کرد. ولی بالاخره میل به استبداد و حفظ بساط قدیم که از برکت آن به ثروت و نفوذی رسیده بود، وی را وادار کرد که با درباریان کنار آید و ملیون را رها کند و در واقعه توطئه‌خانه یعنی کودتای ناقص محمد علی شاه که سه‌جائی نرسید، شیخ از محرکین درجه اول بود. پس از آن چون جریان به نفع مشروطه خواهان تمام شد، وی به حضرت عبدالعظیم رفته بست نشست و از آنجا روزنامه‌ای به نام «الدعوة الاسلامیه» در انتقاد از ملیون و بیسان مسواری اختلافت مشروطیت یا موازین شرع منتشر نمود و این حملات به جائی رسید که سه تن بزرگوار

پانزدهمین کابینه قانونی

وزارت معاشیات - عتبات
۱۳۱۴ ۱۳۱۳ ۱۳۱۲



وزیر معاشیات



وزیر معارف



وزیر عدلیه



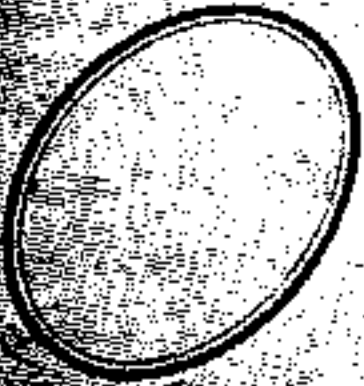
وزیر اقتصاد



رئیس الوزرا



وزیر جنگ



وزیر صنایع



وزیر امور



وزیر مالیه

از علمای نجف: آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل و شیخ عبدالله حائری مازندرانی فتوی دادند که شیخ فضل الله به علت اخلال در صلاح مسلمین از درجه فتوی و اجتهاد ساقط است. پس از فتح طهران، ملیون که دل پری از شیخ نوری داشتند وی را گرفته پس از محاکمه‌ای به فتوای شیخ ابراهیم زنجانی، از وکلای دوره اول مجلس و نماینده زنجان، او را به دار آویختند.

دیگر از کسانی که به پاداش خیانت های خود نسبت به اساس جدید به دار آویخته شدند سیدهاشم تبریزی بود که روز دوم رجب به دار آویخته شد. سید هاشم را هم کم و بیش خوانندگان می شناسند. وی از پیشقدمان مشروطیت تبریز بود و به همین جهت هم از تبریز به وکالت انتخاب گردید. ولی چون ذاتاً شرور بود، پس از چندی مجلس را رها کرده در تبریز انجمنی به نام اسلامیة ایجاد کرد و زمینه آشوب تبریز را فراهم نمود.

از اعدام شدگان دیگر خسروخان صنیع حضرت و اسمعیل خان آجودانباشی بودند. اولی از اشرار و محرکین قضیه توپخانه و دومی کسی بود که اولین توپ را به مجلس انداخته بود. برای حفظ نظم و ترتیب امور بلافاصله پس از فتح طهران کمیته ای موقتی به نام هیئت مدیره تشکیل شد و این هیئت بلافاصله با سفارتین روس و انگلیس برای تعیین تکلیف محمد علی میرزا مشغول مذاکره گردید.

این مذاکرات برای چهار موضوع عمده بود: اول این که به موجب رأی ملت و جلسه عالی نمایندگان ملیون، شاه از سلطنت خلع شده و مجبور است ایران را ترک کند. موضوع دوم استرداد جواهرات سلطنتی ایران بود. قسمت سوم مذاکرات مربوط به این مطلب بود که شاه مخلوع باید از املاک خود که در رهن بانک استقراضی روس بود فك رهن کند و این احتیاط از طرف ملیون برای این بود که مبادا پس از آن همه زحمتها شاه به دست روسها به عنوان تصرف در این اموال

اشکالاتی برای ایران تولید کند. البته این احتیاط به جا بود. چه جریان حوادث نشان داد که چند ماه بعد که محمدعلی میرزا دوباره به ایران از طرف استرآباد حمله کرد، دولت روس تزاری به همین عناوین در مورد املاک ملک منصور میرزا شعاع السلطنه گربه رقصاتی های فراوان نمود.

قسمت چهارم مذاکرات مربوط به مقرری و مواجب سالیانه شاه مخلوع قاجار بود.

این مذاکرات زیاد طول کشید و دولت انگلیس سعی داشت که هر چه زودتر مذاکرات تمام شده، آشیان فساد درهم ریزد. ولی کمیته موقت سختی می کرد. بالاخره با وساطت سردار اسعد قضا یا حل و قرار شد که مواجب شاه در سال هشتاد هزار دلار یعنی تقریباً صد هزار تومان از طرف دولت ایران پرداخته شود مشروط به این که محمدعلی میرزا دیگر قصد آمدن به ایران و ایجاد فتنه مجدد ننماید.

روز بیست و یکم شعبان ۱۳۲۷ قمری مذاکرات تمام شد و صورت جلسه (پروتوکل) به امضاء سفارتین و نمایندگان هیئت مدیره رسید و دو روز بعد، محمدعلی میرزا و همراهانش به همراهی قزاقهای روسی و سوارهای هندی سفارت انگلیس از سفارتخانه خارج و از راه طهران و قزوین و رشت به انزلی رسید و از آنجا با کشتی روسی «پتروفسکی» در پانزدهم رمضان خاک ایران را ترک گفته به طرف یاکو حرکت نمود و از آن جا به ادسا که دولت روس مرکز اقامت شاه قرار داده بود، عزیمت نمود.

روز دوم رجب احمدشاه وارد پایتخت شد. چراغانی مفصلی از طرف مردم به عمل آمد و دو دولت انگلیس و روس رسماً قانون مشروطه جدید و سلطنت احمد شاه را قبول کردند. در دوره استقرار دولت جدید، تمام چاپخانه ها و روزنامه هائی که استبداد و فشار محمدعلی شاه آنها را مجبور به تعطیل و توقیف نموده بود آزاد و مشغول فعالیت شدند.

انتخابات نیز شروع و در ۱۳ شوال ۱۳۲۷ مجلس تشکیل گردید و ۶۴ نفر نمایندگان در جلسه حاضر شدند. در اول ذی القعدة مجلس رسماً افتتاح یافت و سپهدار اعظم به ریاست وزراء تعیین شد و نطق افتتاحیه شاه جدید را در مجلس قرائت نمود.

از این تاریخ به بعد، تمام فعالیت دولت و مجلس منحصر شد به استقرار نظم و اصلاح مالیه مملکت. چه مملکتی آشفته مانند ایران مدتهای متمادی وقت لازم داشت تا دوباره سرو صورتی بگیرد. به خصوص که عمال محمدعلی شاه مخلوع تحت حمایت و تحریکات دولت روسیه موجب اغتشاش در نقاط مختلف می شدند. مثل شورش داراب میرزا صاحب منصب قزاق روس و تبعید وی به قزوین و قصد تصرف زنجان و حمله رحیم خان چلبیانلو به اردبیل که پیرم خان غائله را خاتمه داد و رحیم خان به روسیه گریخت.

کابینه ملیون پس از چندی تغییراتی نمود. بدین ترتیب که چند روز پس از ریاست وزرائی سپهدار اعظم، فرمانفرما از وزارت عدلیه استعفا کرد و میرزا حسن وثوق الدوله به جای او به وزارت عدلیه رسید و این اولین باریست که این شخص به وزارت رسید. هم چنین، چون در غیاب ناصر الملک، میرزا اسدالله خان مشارالسلطنه از وزارت خارجه کفالت می کرد، به مناسبت تأخیر در بازگشت وی، محمدعلی خان علاءالسلطنه به وزارت خارجه رسید و در ۲۴ محرم ۱۳۲۸ چون بر اثر استیضاح مجلس علاءالسلطنه معزول شد، میرزا اسمعیل خان ثقةالملک معاون وزارت خارجه به سمت کفالت همان وزارتخانه منصوب گردید.

دو آروغین کاپیتان کورنی

۱۵۰۰ سالین - ۱۹۰۹
۱۳۲۷ ۱۳۴۸ ۱۹۰۹



سیدالدین میرزا



سیدار اعظم وزیر جنگ



امیرالکرامت وزیر امور



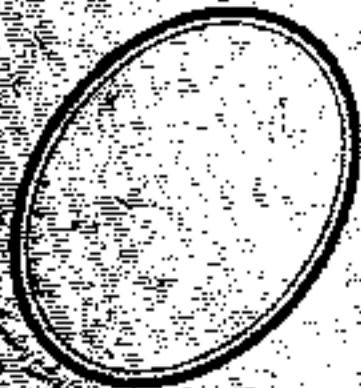
سیدمیرزا اعظم شریک الوزیر



عزت‌الله دولت‌آورد



مستوفی‌الامکن وزیر



کارت وزیر



سرور احمد وزیر



وزیر امور

مجلس آذربایجان
مجلس آذربایجان

کابینه دوم سپهبدار اعظیم

کابینه دوم محمد ولی خان سپهبدار تنکابنی درحقیقت ترمیم کابینه اولی بود که در روز ۱۷ ذی القعدة ۱۳۲۷ به عمل آمد. به همین جهت اقدامات کابینه دوم دنباله اقدامات کابینه اول وی بود. این کابینه مصادف شد با وضع آشفته‌ای که از تغییر رژیم یعنی برچیده شدن بساط حکومت خودسری و تغییر حکومت استبدادی به مشروطه پیش آمده بود. درچنین موقعیتی درهریک از ممالک اشکالات فراوانی به وجود می آید به خصوص درایران که هنوز اصولاً مشروطیت پانگرفته و حتی با خلع محمدعلی شاه، بساط استبداد کاملاً برچیده نشده بود.

محمدعلی میرزا با کیفیتی که مختصراً ذکر شد از ایران خارج شد. ولی طرفداران او از قبیل ملاهای مستبدی مثل آخوند ملا قربانعلی زنجانی یا کسانی مانند رحیم خان چلبیانلو و پسرش و داراب میرزا صاحب منصب قزاق روسی هنوز در ایران بودند و هر روز اغتشاش تازه‌ای می کردند. از طرف دیگر، ضعف دولت مرکزی درتسکین این آشوبها و هرزه گریها موجب اعتراض مکرر بهجا یا بی‌جای دولتمن روس و انگلیس می گردید و سرانجام بر اثر همین اعتراضات بود که روسها که از هنگام محاصره تبریز قسمتی از قشون خود را به آن شهر فرستادند به تدریج بر قوای